

# تاریخ کامل ایران



<http://dli.iiit.ac.in>

برچیده از کتابخانه دیجیتال هندوستان

باز تکثیر از کتابخانه کتاب فارسی <http://www.KetabFarsi.com>

# تاریخ کامل ایران

از تأسیس سلسله ماد تا عصر حاضر

تألیف  
دکتر عبدالقدیر رازی

«چاپ چهارم»





# مشخصات کتاب

نویسنده :	دکتر عبدالله دازی
مصحح :	کاظم کاظم‌زاده ایرانشهر
چاپ :	چاپخانه اقبال
صفحاتی :	مهر آیین
تعداد :	۲۰۰۰ جلد
اندازه :	۱۷ × ۲۴
کاتب :	۷۰ گرمی
تاریخ انتشار:	آبان‌ماه ۱۳۴۷

این کتاب بموجب اجازه نامه شماره  $\frac{۴۴۴۲}{۴۵/۱۹/۳۵}$  اداره کل کتابهای وزارت فرهنگ و هنر چاپ رسیده است

ناشر :

شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا،

«حق چاپ محفوظ است»



یادی از دوست صدها تنگ  
عبدالله رازی



هر د مرادی نه همانا که هر د  
مرگت چنان خواجه نه کاریست خرد  
گنج زری بود در این خاکمدان  
کو دو جهان را بجوی میشمرد  
قالب خاکی سوی خاکی فنکند  
جان و خرد سوی سموات برد  
در سفر افتند بهره ای عزیز  
مروزی و رازی و رومی و کرد

« رودکی »

در شب بیست و سوم از دی بیست ماه ۱۳۳۴ مطابق با شب بیست و یکم رمضان ۱۳۷۴ دوست قدیم دانشمند عبدالله رازی و کیل درجه یک دادگستری و مدیر روزنامه آزادی شرق در سن شصت سالگی در اوشان بمرض سکته قلبی درگذشت و جسد او را بطهران آوردند و در بقیعۀ ابن بابویه در حوازشدهاء سی ام تیر دفن کردند و از طرف کانون و کلاء دادگستری مجلس ترجمش در مسجد محمد منعقد گشت و حضرت علامه کمالی سهروردی در آخر مجلس سمه ای از فضائل و محاسن او :  
برشمرد و در روز هفت او نیز دوستانش بر سر تربت اورفتند و از او یاد کرده گریستند و از پی کار خویش رفتند و تمام شد :

سردخمه کردند سرخ و کبود      تو گوی که رازی بگیتی نبود

اما این زهی که قرب سی سال با او دوست و ندیم و حریم حجره و گرمابه  
و گستان بوده ام و از معلومات سرشار و افاضات آن نویسنده و شاعر و خطیب و حکیم  
و عارف عصر بهره ها برده ام ، دریغ آمدم که رازی سر پای مهر و محبت و علم و معرفت

که تمام عمر خود را وقت خدمت بنوع و انجام حوائج خودی و بیگانه ، آشنا و ناشناس ورهگذر کرده بود باین زودی از خاطر آشنایان و یاران و شاگردان و مریدانش محو شود و مصداق: از دل برود هر آنکه از دیده برفت بظهور پیوندد - حال آنکه شرط مروت و مردمی است که بیش از اینها از طرف آشنایان و دوستانش حق شناسی و قدردانی شود -

من بنده بنوبه و سهم خود هم اکنون مختصر شرح حال و افکار و عقائد او را در اینجامینویسم و ایبائی را که در عاده تاریخ فوتش گفته‌ام (و مورد پسند اساتید فن واقع شده) همچنین غزلی از خود او در آخر مینگارم و امیدوارم موفق شوم بقیه تألیفاتش را چاپ کنم تا سالیان دراز نام او از صفحه روزگار و خاطر اهل دانش و حال محو نگردد - و آثاری از او در این کهنه رباط باقی ماند .

نام پندش حاج میرزا ابراهیم و همدانی الاصل ساکن طهران و از سالکان طریق و از پیروان حاج میرزا عبدالوهاب شوشتری از عرفای نامی معاصر ناصرالدین شاه قاجار بوده است - و پس از فوت مرشدش شکسته دل در خانه هنزوی میشود و به تزکیه نفس و تهذیب اخلاق میپردازد - تا شبی که در عالم رؤیا مرحوم شوشتری زامی بیند و تنهایی و تنگدلی خود را در میان میگذارد ، و از او چاره میجوید و شوشتری با و دستور میدهد که خدمت حاج میرزا حسن صفی علیشاه اصفهانی برسد و با و سر سپارد - مرحوم زاری میگفت من طفل بودم و سحر گاهان دیدم که پدرم شتابان از خانه بدرشد و بعدها از خودش شنیدم که هنوز هوا تاریک بوده که بخانه صفی علیشاه میرود همینکه درق الباب میکند می بیند که صفی علیشاه شخصاً در راهیگشاید و تبسم کنان میفرماید « تا بنوا امر کردند پیش من نیامدی » بهر حال خوش آمدی و زاری که بمرحوم صفی علیشاه از ادب مخصوص داشت این گفته را حمل بر کرامت او میکرد .

باری عبدالله رازی در سال ۱۲۷۳ شمسی در طهران متولد میشود و پس از چند

سال او را به‌مدرسه آلیانس می‌گذارند و در آنجا دورهٔ مدرسه را تمام می‌کنند و زبان فرانسه را می‌آموزد و ضمناً در خدمت پندرمقدمات عربی و نکات عرفانی را فرا می‌گیرد و وارد خدمت وزارت مالیه و مأمور گمرک سیستان میشود و سالی چند در آنجا بوده ضمناً مشغول مطالعهٔ کتب عرفانی شده و مصاحبه با اهل حال را آغاز می‌کند تا اینکه تا گه‌بان مجذوب و پیریشان حال میشود و به‌امان میرود که برس مرادشاه نعمه‌الله ولی معشک شود و پدرش مطلب را درک می‌کند و بوسائلی او را منصرف می‌سازد .

پس عازم هندوستان و در کلکته با مساعدت بعضی از بازرگانان ایرانی مشغول تحصیل میشود و زبان انگلیسی می‌آموزد و سپس به‌قاهره میرود و چند سال در آنجا بکار تحصیل و تدریس اشتغال داشته و در مدارس قاهره زبان و ادبیات عربی و فرانسه و علم حقوق و فلسفه را می‌آموزد و به‌پاریس رفته در علم حقوق امتحان داده و موفق بدریافت لیسانس و به‌مصر برمی‌گردد و **مجلهٔ سودمند** را بزبان فارسی منتشر می‌سازد در اینوقت یعنی در سال ۱۳۰۵ شمسی بود که بامن ( در آنزمان در شیراز کتابخانه و قرائتخانهٔ آدمیت را داشتم ) شروع بمکاتبه و نمایندگی **مجلهٔ سودمند** را بمن واگذار کرد و منم نمایندگی روزنامهٔ آدمیت را در مصر بساتمرحوم واگذار کردم چند سالی سودمند منتشر شد و بعدها نام **مجله** به **رستاخیز** و در آخر به **عصر پهلوی** تبدیل یافت . و مکاتبه فیما بین چندسال ادامه داشت و مقالاتی از من در **عصر پهلوی** درج شد تا سال ۱۳۰۷ که به‌صدد طهران رهسپار بوشهر شدم و از راه خوزستان بطهران آمدم و آنچه بحاضر دارم گویا سال ۱۳۰۸ یا ۱۳۰۹ بود که او نیز بطهران آمد و یکدوروز پس از ورودش باتفاق یکی از دوستان شیرازی بدیدنش رفتم . آنروز از بام تا شام در خدمتش بودم و از همه گونه مباحث منجمی سیاسی - اجتماعی و تاریخی در میان آمد و قلباً فریفتهٔ مقام فضل و دانش و احاطه و سحر او در ملل و نحل و فلسفه و تاریخ شدم و با او ارادت پیدا کردم و این همان ارادتی بود که تا دوشب قبل از وفاتش که در خدمتش می‌بودم در ارکان آن خللی راه نیافت .



عبدالله رازی مردی موحد و مسلمان و در عین حال دارای مشرب

عقاید مذهبی او عرفان و از معتقدان صمیم حضرت امیر المؤمنین علی بن

ابیطالب بود و از میان شعر ایمن را سخ به حضرت مولوی معنوی

و خواجده حافظ و سعدی داشت و همیشه به بحث عباد را این بود که آیا مولوی از حیث مقامات عرفانی بالاتر است یا حافظ - و من مولوی را از حیث عرفان ترجیح میدادم و حافظ را از حیث شعر، ولی او حافظ را از هر دو جهت رجحان میداد و عقیده داشت که مولوی بمقام رفیعی از عرفان رسیده ولی در آنجا متوقف شده در صورتیکه حافظ بدان مقام سرفرود نیاورده و بالاتر رفته تا بمقام رفیع قلندری رسیده است .

از میان عرفاء معاصر به مرحوم حاج ملاسلطانعلی گناپاری بعلمت فضل و دانش او و مرحوم صفی علیشاه از لحاظ رندی و حال او ارادت میورزید و کتاب زبدة الاسرار و اغلب ابیات دیوان صفی علیشاه را حافظ بود .

مختصر رازی عارفی عاشق پیشه بود که از قنطرة مجاز گذشته و بندوه حقیقت و صلح کل با شیخ و برهن پیشه کرده بود ، بنابراین با اهل مجاز و باصطلاح با « قشریون » خوب نبود و از گفتار و کردار آنان انزجار داشت و میگفت حق تعالی انبیاء را برای اصلاح امور اجتماعی و ایجاد محبت و اخوت در میان نوع بشر فرستاده است ولی غالب پیروان ادیان بکلی عکس آنرا اختیار و عمل کرده اند و از هزاران اندکی بددك حقیقت نائل آمده و مقصود پیمبران را دانسته و عمل کرده اند الخ»

زبان فرانسه و عربی را بحد کمال میدانست و پادربیات این

#### معلومات او

در زبان تسلط کامل و کافی داشت و در نظم و نثر آنها مطالعه

و غور و دقت بعمل آورده بود و اشعار زیادی از ادباء و شعراء مشهور عرب و فرانسه را حفظ داشت و در میان شعراء عارف مشرب عرب - باین فارض بیش از همه علاقمند و غالب اشعار عاشقانه و عارفانه او را حافظ بود - زبان انگلیسی را میخواند و مینوشت و بدان تکلم میکرد - چنانکه ذکر شد از دانشگاه فرانسه لیسانس در حقوق بود و در علم تاریخ و فلسفه و حقوق بسیار مطالعه کرده بود شعر کم میگفت ولی خوب میگفت و بسبك کلاسیك و مراعات اصول وزن و قافیه و معنی میسرود .

سابقاً هر وقت شعری میگفت در کاغذ پارهای مینوشت و برای من و یکی دیگر دیگر میخواند سپس بدور میآنداخت تا در سنوات آخر عمرش با صراحت من چند غزل و اشعار دیگر خود را در دفترچه بغلی مینوشت و گاهی در مجالس انس میخواند که هم اکنون موجود است .

وازی بعزت گرفتاری زیاد وعدم بضاعت که او را ناگزیر در قبول دعاوی اشخاص و طرح آنها در دادگستری و خدمت در اداره کل آمار کرده بود با همه میل و اشتیاق و قدرتی که برای تألیف داشت چندان موفق بنوشتن کتاب نشد . و علاوه بر مجلات سودمند و رستاخیز و عصر بهاوی و روزنامه آزادی شرق که در مصر و طهران مینوشت . هفت جلد کتاب و رساله کمال و دو جلد ناتمام از او باقیمانده که ذیلاً شرح داده میشود :

۱ - تاریخ گاهلی ایران : که در اداره کل آمار برای شاگردانش دریکته کرده بود و بعداً باصرار بنده و آقای حاج محمدحسین اقبال حدانگانه چاپ شد و در اندک زمانی فروش رفت و نایاب گردید که هم اکنون به سرمایه شرکت نسبی اقبال تجدید چاپ شده است .

۲ - تاریخ مختصر ایران : که آنها هم چاپ و نایاب شده .

۳ - آئین زردشت : عبارت از شرح حال و آئین زردشت است و از روی اصول و مبانی تحقیقات اروپائی و در مصر چاپ شده است .

۴ - علم عروض رازی : این کتاب را در اواخر عمر مینوشت و مقدمه آنرا یاک نویس کرده بود و یکپخته قبل از فوتش برای من خواند امید است کتاب را تمام کرده باشد تا بتوانیم چاپ کنیم .

۵ - دیوان اشعار : اگر چه کم است ولی هر چه هست باید جمع آوری و چاپ شود .

۶ - نارج مفقود : پیسی است اخلاقی و اجتماعی از تألیفات او که در طهران مکرر نمایش داده شده .

۷- وجدان : بیسی است اخلاقی از تألیفات ویکتور هوگو که ترجمه کرده و در طهران نمایش داده شد .

۸- متعلق رازی : کتاب نا تمام است .

۹- داستان تاریخی خوارزمشاهیان ناتمام است .

مرحوم رازی پیاس خدماتی که در اداره کل آمار انجام داده بود در سال ۱۳۲۰ از طرف اعلیحضرت رضاشاه فقید موفق بدریافت نشان علمی درجه اول همایون شده بود

مرحوم رازی در عین درویشی و گوشه گیری و داشتن افکار

بلند عرفانی و فلسفی ، مردی وطن پرست و ایران دوست

بود و بسیار شائق بود که از راه حزب جمعیتی که متکی به

مملکت سیاسی  
و اجتماعی او

بیگانان نباشد خدمتی بزاز بوم خویش بکند ایستکه در سال ۱۳۲۱ وارد حزب

قیام که خود از مؤسسين آن بود شد و نگارنده را نیز تشویق بر ورود آن حزب کرد

و این حزب تا سال ۱۳۲۵ برقرار بود و پس از چند ماه که از تأسیس آن گذشت بنا به

پیشنهاد بنده به « حزب احرار ایران » موسوم گشت و آزادیخواهان مشهوری مانند

مرحوم حاج میرزا ابراهیم معبودی قمی و آقای کمالی سبزواری و آقای سید

ابوالقاسم موسوی - مرحوم شمس زنجانی - آقایان دکتر میر سیامی ، دکتر وزیری

دکتر مسیز و مرحوم معین الدین طیار و غیر هم در آن عضویت داشتند خدماتی انجام

داد که در اینجا مجال ذکر نیست - و پس از انحلال حزب مرحوم رازی منویات

خاطر و آرزوهای قلبی خود را برای ترقی کشور و آسایش مردم از راه نشر روزنامه

آزادی شرق ( چند سال منتشر میشد ) در معرض افکار میگذاشت و حاصل عقیده

او این بود که ایران باید دارای حکومت سوسیالیستی سلطنتی باشد و نمایندگان

حقیقی ملت قوانینی وضع کنند که تروت در مملکت تعدیل و حداقل زندگی و

بهداشت و رفاهتک برای عموم مردم تأمین و برقرار شود - رژیم های غیر سلطنتی را

برای ایران مضر میدانست .

رازی در سال ۱۳۱۲ ازدواج کرد و شش فرزند داشت که دو از آن در طفولیت فوت شدند و هم اکنون چهار پسر از او باقیمانده که سن ارشد آنها دوازده و کوچکترین چهار سال است و نام آنها پتر تیب سن : علی - عباس - عبدالرزاق و عبدالحمید میباشد .

رازی پس از پنجاه سال رنج و مشقت از مال دنیا چیزی جز مقداری کتاب ندارد و اگر بخواهند بدون او را بپرند تا چهار بیاید مختصر اثاث البیت و کتابهای او را بفروشند و در اینصورت عوائد فرزندان صغیرش در ماه ۲۵۰۰ ریال حقوق بازنشستگی آنمرد حوم خواهد بود !

محمد حسین آذمیت - سائلک شیرازی

ماده تاریخ فوت دوست دانشمند عبدالله رازی همدانی که در  
شب ۲۳ اردی بهشت ۱۳۳۴ (شب ۲۶ رمضان) جهان فانی  
را بدرود گفت

ماحق حوز و حوائی ابرار	در شب قتل حیدر کرار
شافع شیعیان بر روز شمار	شاه مردان و مظهر خوربان
ماه صوم و صلوة و فصل بهار	یوست و سوم زماه دوم سال
رازی یا کهار مبر شعار	یاز دیرین سالك مصطر
با گپان نرك یاز گفت و دیار	نصت سالی ز زندگی پیمود
سربگف هشته رفت از بی یار	جام وصلی چشیدار کف دوست
از کف ساقی پری رخسار	دور آخر رسید زر جامی
می صافی کشید صوفی وار	شد بحث بجانب کوثر
سخت بر بادداره صبر و فرار	سالك از هجر ابویاتش غم
کز چمن آمد این ندا ز هزار	بود در فکر گفتن تاریخ

يك ييفزا بمصرع وبرگو

رفت رازی بدسکه ابرار

۱۳۳۴

محمد حسین آذمیت

غزلی است از مرحوم عبداللہ رازی ہمدانی  
متخلص بہ رازی

بہل مضائل یونان و حکمت سقراط  
کہ ما حرای خورد را کہن بگشت بساط  
گریست دوش سالیں من طیب و بہگت  
دوای عشق بسا شد بدفتر بقراط  
بیا بیا کہ فلاطون بحانہ خمار  
گرو گذاشت بساط و برون بشد بنشاط  
کتاب دہر نظر کن نہ شرح افلیدس  
خطی بہ جوان کہ نوشتہ است بر رخس خطاط  
نماد عیب کہ بیی زبص فیکرت ماست  
و گریہ نقص ندارد ہای کہنہ رباط  
نہان بخدمت مردم شناب و در طہاہر  
بیر ز خلق و بکن عہد حویس را اسقاط  
چگونہ چشم بیہبود کار باید داشت  
در آن خرابہ دیاری کہ حر بود خراط  
بہوش باش و بر اعمال خویش غرہ مشو  
کہ نیست زہد و عبارت در آن طریق مناط  
یکی دعای سحر خواند و رفت قعر جحیم  
یکی ہمیکدہ خسبید و شد دلیل صراط  
بآفتاب جمال تو بی برد رازی  
اگر بچشمہ حورشید بی مرد و طواط

## فهرست مطالب قسمت اول

شماره صفحه	موضوع
	یادی از مؤلف
۱	داستانهای علمی
۱۴	مقدمه : نظر کلی بتاریخ ایران
۱۷	فصل اول : سلطنت مادها
۲۰	فصل دوم : سلسله مغانشی
۳۴	جهاننداری هخامنشیها ( تشکیلات ، منصب ، صنایع و آثار )
۴۲	فصل دوم : اشکانیان
۵۱	جهاننداری اشکانیان ( تشکیلات ، منصب ، صنایع دوره اشکانی )
۵۵	فصل سوم : ساسانیان
۸۷	نظری بخریستان
۱۰۴	مذاهب درایام ساسانیان
	جهاننداری ساسانیان ( تشکیلات ، لشکر ، مالیات ، امور قضایی ، اوضاع اجتماعی و غیره )
۱۱۲	
۱۳۵	فهرست مهمترین وقایع تاریخی ایران باستان

### قسمت دوم

#### باب اول :

### وقایع عمده ایران از صدر اسلام تا حمله مغول

۱۳۸	فصل اول : اقدامات ایرانیان در قرون اولیه اسلام
	فصل دوم : آئینهای مختلف و مذاهب ، مشربهای فلسفی - ادبیات در قرون اولیه اسلام
۱۴۳	
۱۶۴	فصل سوم : طاهریان ، بنی دلف ، علویان
۱۶۸	فصل چهارم : صفاریان
۱۷۴	فصل پنجم : سامانیان
۱۷۹	فصل ششم : آل زیار و آل بویه

۱۹۰	فصل هفتم : غزنویان
۱۹۵	فصل هشتم : سلجوقیان و اتابکان
۲۱۲	فصل نهم : اسمعیلیان
۲۱۷	فصل دهم : غوریان
۲۲۰	فصل یازدهم : خوارزمشاهیان
۲۲۵	فصل دوازدهم : ادبیات و علوم و صنایع و آثار ایرانیان دوزبان تازی
۲۶۲	فصل سیزدهم : ائمه اثنی عشری و دانشندان بزرگ شیعه تا حمله مغول
۲۷۲	فصل چهاردهم : ادبیات فارسی
۲۸۸	فصل پانزدهم : نثر فارسی
۲۹۲	فصل شانزدهم : صنایع مختلفه از بند اسلام تا حمله مغول
۲۹۷	فهرست امراء و ملوک مهمترین سلسله‌هائیکه در نقاط مختلف ایران از زمان مأمون الی مستعصم حکمرانی کرده‌اند .
۳۰۱	فهرست مهمترین وقایع تاریخی از قرن دوم هجری تا حمله مغول

باب دوم :

از حمله مغول تا صفویه

۳۰۵	فصل اول : تاخت و تاز مغول
۳۱۸	فصل دوم : اینغالیان (اخلاق چنگیز که در ایران سلطنت کرده‌اند) ، فراختالیان
۳۳۴	فصل سوم : جلایریان ، مغزریان ، سربداران ، آل کرت ، اتابکان لرستان
۳۴۵	فصل چهارم : علوم و ادبیات در دوره مغول
۳۶۳	فصل پنجم : تیموریان
۳۷۴	فصل ششم : قراقویونلو و آی قویونلو
۳۷۹	فصل هفتم : علوم و ادبیات در دوره تیموریان
۴۰۰	فصل هشتم : صنایع ایران از آه از حمله مغول تا تأسیس سلسله صفویه
۴۰۴	فهرست مهمترین وقایع تاریخی از حمله مغول تا صفویه

باب سوم :

از صفویه تا انقراض سلسله قاجاریه

۴۰۷	فصل اول : صفویه
۴۲۹	فصل دوم : سلطنت سلطنتان حسین و فتنه افغان و انقراض سلسله صفویه
۴۳۷	فصل سوم : نادرشاه افشار و انقلاب وی
۴۴۸	فصل چهارم : کریمخان زند و جانشینان او



۴۵۶	فصل پنجم : علوم و ادبیات از دولت صفویه تا تأسیس سلسله قاجاریه
۴۷۲	فصل ششم : صنایع دوره صفویه
۴۷۸	فصل هفتم : سلسله قاجار
۵۲۸	فصل هشتم : اندلاب ایران و استقرار امشروطیت
۵۶۷	فصل نهم : ادبیات دوره قاجار
۵۸۷	فهرست مهمترین وقایع تاریخی از صفویه تا انقراض سلسله قاجار

## باب چهارم :

## مجموعه مجلد یک

۵۹۰	مقدمه
۵۹۸	فصل اول : پیدایش سلطنت اعلیحضرت شاهنشاه و پهلوی
۶۰۸	فصل دوم : والا حضرت ولایت مهد عظمی
۶۱۴	فصل سوم : تشکیل ادبش ایران و استقرار امنیت
۶۲۴	فصل چهارم : اصلاحات مالی و اقتصادی
۶۴۷	فصل پنجم : تسطیح طرق و شوارع و ایجاد راه آهن
۶۵۵	فصل ششم : پست ، تلگراف و تلفون
۶۶۳	فصل هفتم : تعلیم و تربیت در عصر حاضر
۶۷۵	فصل هشتم : حفظ زبان فارسی ، نگهداری آثار ملی و تجدیل ازبزرگان
۶۸۲	فصل نهم : ادوات و مؤسسات مختلفه
۶۹۴	فصل دهم : حقوق زنان و نهضت بانوان
۷۰۰	فصل یازدهم : اصلاحات قضایی
۷۰۷	فصل دوازدهم : روابط ایران با دول خارجه و وقایع داخلی
۷۱۸	فهرست مهمترین وقایع و اصلاحات عصر حاضر

## لطفاً به یاد آوری زیر توجه فرمائید :

شماره ۵ فصل از باب چهارم (از فصل چهارم تا فصل نهم) طبق چاپ دوم اشتباه چاپ شده و شرح زیر همانطور که ضمن فهرست تصحیح گردیده اصلاح میگردد :

صحيح	غلط
فصل پنجم	فصل یازدهم
فصل ششم	فصل شانزدهم
فصل هفتم	فصل هجدهم
فصل هشتم	فصل هیجدهم
فصل نهم	فصل نوزدهم

## داستانهای ملی

گذشته از تاریخ حقیقی ایران باستان که شرح آن خواهد آمد، ایران دارای يك گونه تاریخ افسانه مانند است که منشأ قسمت اعظم آن از زمانهای بسیار قدیم است و شاید همان تخیلات راجع باریاب انواع باشد که بصورت تاریخ و اعمال پادشاهان و پهلوانان درآمده است. این وقایع و نقل قولها را داستان ملی ایران نامند و فردوسی شاعر بزرگ طوس آنرا بنظم در آورده و شاهنامه را که بزرگترین شاهکار رزمی است از خود بیادگار گذاشته است. غیر از شاهنامه که مأخذ آن شاید کتاب خداینامه و اقوال دهقانان و دانشمندان زردشتی بوده است در اوستا و ادبیات پهلوی هم در شرح این وقایع داستانی، مطالبی نگاشته شده و در بعضی موارد روایاتی که در این کتب مذکور است بامأخذی که فردوسی درست داشته اختلافاتی مشاهده می شود. شرح این وقایع و تحقیق در این موضوع از حدود این تألیف خارج است ولی برای اینکه از یک چنین موضوع مهمی بکلی صرف نظر نشده باشد چند سطر در این خصوص نگاشته می شود.

در شاهنامه از پادشاهان ایران باستان چهار سلسله ذکر شده است: پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان. وقایعی که راجع به هر سلسله پیشدادی و کیانی نقل شده تقریباً افسانه است؛ و هم محتمل است زیر بعضی از این افسانهها حقایق تاریخی پنهان باشد، تاریخ اشکانیان در شاهنامه تا اندازه ای تاریخ واقعی است ولی فقط چند اسم از سلاطین آن سلسله را شمرده و ذکر کرده از وقایع مهمی که در زمان آنها رخ داده نکرده است. قسمت چهارم یعنی آنچه مربوط بساسانیان است مطابق با تاریخ است بدین معنی که اسامی پادشاهان صحیح است و یکی بعد از دیگری ذکر

شده ولی وقایع زندگانی آنها خاصه آنچه مربوط با اولین پادشاهان آن سلسله است مخلوط بافسانه میباشد.

**پیشدادیان**  
اولین پادشاه پیشدادی «کیومرث» است که در کوهها منزل داشت و خود را تبعاش پوست پلنگ می پوشیدند - این پادشاه حیوانات را بخود رام کرده و با دیوان بجنگید و در جنگ با آنان پسرش سیامک کشته شد . کیومرث پس از سی سال سلطنت رحلت کرده و نوه اش هوشنگ جای او نشست .

در روایات پارسی آمده که در ابتدا در موجود خلقت، شد یکی کیومرث اولین آدم و دیگر يك گاو زر . درشش هزار سال اول خلقت این دو موجود در عین آسایش زندگانی کردند تا اینکه قوه خیر و شر مخلوط گردید و دنیای کنونی پدید آمد کیومرث سی سال هم در این دنیا بسر برد و سپس رحلت نمود و گاو زر هم در همان اوقات بمرد . روح این حیوان فرشته موکل حیوانات چرنده گردید و از جسدش انواع نباتات برآید . از جسد کیومرث هم اولین زوج انسان (ماشیا و ماشیانا) پدید گشت - قوه شر بر این زوج مستولی گردید و شروع کردند بدروغ و ناسزا گفتن - موجودات سماوی آتش را برای آنها آوردند و طرز استعمال آنرا بدیشان بیاموختند - برای خود تبری از آهن ساختند و با درختانی که می افکندند کلبه ای بنا نمودند -

از ماشیا و ماشیانا هفت زوج بوجود آمد که یکی از آنها سیامک و سیامکی است . از اینها فرواک و فرواکین بدنیا آمد . از این ازدواج هم پانزده زوج دیگر بوجود آمد که اجداد پانزده نوع انسانند . بر حسب این روایات اولین پادشاه پیشدادی « هوشیانغا » (هوشنگ) می باشد که بر دیوان حکمفرمایی داشت .

بموجب شاهنامه هوشنگ نوه کیومرث است و چهل سال سلطنت کرده آتش را اواخترع و بیادگار آن جشن «سده» را برقرار کرد پس از او پسرش ظرهمورث معروف به دیوبنده جانشین او گشت و دیوان را تهدید بقتل کرد تا با او نوشتن سی زبان را بیاموزند . گویند تمنن در زمان او پیشرفت کرد ، بمردم فن پشم ریزی

تهدیه حیوانات اهلی باکاه و حبوبات، پرورش مرغ و خروم را پیاموخت - وزیر او شمسپ که مرد متدینی بود نمازصبح و عصر را برقرار کرد. بر روایت پندش در زمان او اهالی در اطراف زمین منتشر گشتند و آتش پرستی معمول گردید. ساختن قصر مرو و قلعه اصفهان منصوب به اوست.

طهمورث سی سال سلطنت کرد و پس از او جمشید که معروفترین پادشاه داستانی ایران است بر جای وی نشست بعضی بخطا جمشید را سلیمان میدانند ولی دانشمندی مانند ابن مقفع ثابت کرده اند که این نظریه اشیاء محض است چه بین جمشید و سلیمان سه هزار سال فاصله است. اسم این پادشاه «جم» است و شید بمعنی درخشان، صفتی است که بر آن اسم اضافه شده. بعضی بر آنند که جمشید همان «یاما» است که در افسانه های هندو بدان اشاره شده و «یاما» یا «یما» که در اوستا مذکور است یکی است در این کتاب ذکر شده که «یما» پسر «وی وانها» می باشد و در روایات پارسی آمده که در عهد جمشید نه مرض بوده است، نه مرگ، نه گرسنگی و نه تشنگی، مردم بقدری زیاده شدند که لازم آمد زمین را سه مقابل وسعت اولش توسعه دهند. همچنین گویند جمشید دائماً با اهورامزدا ملاقات میکرد و ولی نبوت را که باو پیشنهاد شد بجهاتی قبول نکرد در سپتامه، جمشید یکی از پادشاهان بزرگ است که هفتصد سال سلطنت نمود. نه فقط بر نوع انسان سلطنت داشت بلکه دیوان، پریان، و پرندهگان تحت اقتدار او بودند. استفاده از حیوانات، استعمال اسلحه و فن ریسنده گی را او بر مردم پیاموخت. طبقات نظامی، روحانی، زارعین و اهل حرفه را او تأسیس کرد. همچنین دیوها را مجبور به معماری نمود، استعمال فلزات، احجار کریمه، عطر و ادویه را معمول کرد. کشتی ها بساخت، و تخت او در هر جا که جمشید میخواست از روی هوا میرفت. جشن نودروز را او مقرر داشت.

راجع به خاتمه سلطنت جمشید دو روایت است یکی در «وندیداد» و دیگری در «یشت» طبق روایت اول اهورامزدا جمشید را آگاه ساخت که زمستان سختی

۱- بناهای عظیم «فارس» را که از آثار «هخامنشیان» است بدن پادشاه منسوب داشته اند.

درپیش است و تمام چمنها و دشتها که چراگاه حیوانات است پرازیرف خواهند شد. بنابراین جمشید بر حسب امر اهورامزدا باغی برای خویش ترتیب داد و انواع نباتات و حیوانات و نژاد انسان و غذاهای مختلف و آتش را در آنجا با خود برد. طبق روایت «مینوخرود» آن پادشاه در آنجا خواهد ماند تا اینکه باران عالم را خراب کند سپس از آنجا خارج خواهد شد و مجدداً زمین را آباد خواهد کرد.

اما طبق روایت «پشتهها» که فردوسی هم آنرا نقل کرده جمشید در آخر کار بخود مغرور گردیده دعوی خدائی کرد و خواست او را بپرستند. از این سبب فرّ ایزدی از او دور گشت و مملکتش در دست ضحاک افتاد.

ضحاک همان «ازهی دهاک» یا ازدهائی است که در اوستا مذکور است و دومی را که گویند بر روی دوش او بوده اشاره باندهای سه سر افسانه‌های آریائی است و از این سبب گفته‌اند ضحاک دارای سه سر، سه دهان و شش چشم بوده است. مادرش مستقیماً از اخلاف اهریمن است و هزار سال در ایران سلطنت کرد. ضحاک معروف به بیوراسب یعنی صاحب ده هزار اسب است.

بر حسب روایت فردوسی ضحاک عرب بوده و ظلم و جور پیشه کرده است. آلت دست اهریمن گشت و مردم را از نبات خواری بخوردن گوشت واداشت. برای تغذیه دومی که از بوسه اهریمن بر روی دوش او در آمده بود هر روز مغز انسان بکار میبرد در گرسنگی نامه اسدی آمده که جمشید در دشتها و بیابانها متواری بود و ضحاک وعده داد که هر کس او را دستگیر کند مستحق انعام و پاداش خواهد گشت. جمشید مجبور گردید. در نزد پادشاه زابل برود و از آنجا به چین رفت. در آنجا مأمورین ضحاک او را بگرفته و بکشتند.

در آخر پس از هزار سال سلطنت و کشتن عده کثیری برای تغذیه مازان دوش خود ضحاک خواست آخرین پسر کوه آهنگر را که در اصفهان پسر میبرد گرفته مغز سر او را طعمه مازان کند. سناوه که پسران دیگرش در این راه قربان شده بودند از دکان برخاست و چرم آهنگری خود را بر سر نیزه گذاشته تولید انقلابی نمود. گویند اساس درفش کابویانی که بیرق ملی ایران تا زمان عرب بود

و در جنگ قانسبه بدست لشکر سعد افتاد همین چرم و نیزه کاوه آهنگر است. خلاصه در تعقیب انقلابی که کاوه تولید نمود ضحاک متواری گشته و فریدون شاه شد.

فریدون پسر آبتین و از اولاد ظهیر مورت است ضحاک نزدیک بابل دستگیر گشت او را در قلعهٔ نماند مجبوس ساختند. فریدون بیاداش زحمات کاوه فرماندهی قسمتی از لشکر را به او واگذاشت. اخلاف کاوه در اصفهان تشکیل یکی از خانواده‌های مهم مملکت دادند.

فریدون سه پسر داشت: سلم، تور، ایرج ایران را بکوچکترین پسر خود ایرج داد. دیار مغرب را به سلم، ترکستان و چین را به تور بخشید. سلم و تور از حصهٔ خود راضی نبودند و بر برادر کوچک خود رشک برده در آخر از او بکشتند فریدون چون جسد ایرج را دید نهایت متأثر گردید و سوگند یاد کرد که انتقام او را از سلم و تور بگیرد.

یکی از زنان ایرج دختری آه زده که چون بسن بلوغ رسید با پشنگ که از نژاد پادشاهان بود وصلت کرد و از این وصلت منوچهر «منوس چیتراه» بوجود آمد. بروایت دیگر منوچهر پسر ایرج است که از زوجهٔ او «ماه آفرید» پس از پدید دنیا آمد فریدون منوچهر را بخوبی تربیت کرد و پهلوانان را در اطراف او گرد آورد. سلم و تور جدیت کردند که فریدون منوچهر را با آنان واگذارند و چون فریدون بدین امر تن در نداد سلم و تور بایران حمله آوردند ولی تور در جنگ کشته شد و سلم فرار احتیاز کرد در آخر سلم هم دستگیر گردیده کشته شد. پس از این وقایع فریدون سلطنت را بمنوچهر واگذار کرد و کمی بعد رحلت نمود.

گویند منوچهر مجرای فرات و رود سند را حفر نمود و بوسیلهٔ نهرهای متعددی دجله را بفرات وصل کرد. تأسیس باغ و بوستان از اوست. از این موقع داستانهای ملی ایران مزین بیک سلسله وقایع و اقدامات پهلوانان نامی میشود. توضیح آنکه جمشید موقعی که از دست ضحاک فراری بود نزد پادشاه زابل رفت و دختر او را گرفت یکی از اخلاف جمشید «رشاسب پدر نریمان» است. نریمان هم

پسری داشت موسوم به سام که پدر زال وجد رستم پهلوان معروف داستان های ملی ایران است - چون زال بدنيا آمد موهای سفید داشت و پندش بقصوداینکه مخلوف اهریمن است او را در کوه البرز گذاشت . سیمرغ او را بزرگ کرد و چون شهرتش در اطراف پیچید و بگوش سام رسید و خاطر آورد که فرزند خود را در آن کوه گذاشته خواست او را ببیند سیمرغ زال را در نزد سام آورد و یکی از بره های خود را باو داده گفت در موقع خطر آنرا در آتش گذارد تا فوراً حاضر شده او را کمک نماید . منوچهر میل ملاقات این جوانمرد عجیب را نمود و چون او را بدید بسیار پسندید و حکمرانی « نیمروز » را باو محول کرد .

وقتی زال به کابل رفت حکمران آن حدود با کمال دوستی او را ملاقات کرد . در این سفر زال عاشق « رودابه » دختر امیر کابل گردید و وصلت بدو جهت ممکن نمیشد یکی آنکه اختلافات مذهبی در بین بود و دیگر چون امیر کابل از اخلاف ضحاک بود منوچهر ازدواج را نمیپسندید و از آن اندیشناک بود در آخر یکی از منجمین پیش بینی کرد که این ازدواج بفتح ایران است و از آن فرزندی بوجود خواهد آمد که این آب و خاک را محافظت خواهد نمود . از این وصلت رستم بوجود آمد که بزرگترین پهلوان داستانی ایران است و قوت و زور و پازویش ضرب المثل است .

منوچهر در آخرین سالهای سلطنتش در اثر جنگهایی که با افراسیاب نمود مجبور گردید در طبرستان اقامت کند و پس از صلح مقرر شد که قلمرو سلطنت او بمقدار عرصه تیری خواهد بود که او پرتاب نماید . گویند تیری که منوچهر از دماوند پرتاب کرد بصر و بلکه در ساحل جیحون افتاد .

پس از او نوذر چهار سال بر وایت فردوسی و هشت ماه بر وایت دیگر سلطنت کرد و بعیش و نوش پرداخت بالنتیجه در مملکت اغتشاش رخ نمود و در آخر افراسیاب ایران را محمل تاخت و تاز خود قرار داده نوذر را دستگیر و او را بقتل رسانید . بعد از نوذر نوه منوچهر موسوم به زاب « زاو » پسر ظهاسب جای او را بگرفت و باتورانیاں صلح کرد و پس از زاب « عمرشاسب » سلطنت نمود و آخرین

پادشاه پیشدادی است .

اولین پادشاه این سلسله **کیقباد** است از نژاد **منوچهر** که

### کیانیان

به مدت رستم بر تخت نشست مدت سلطنت او پانزده سال

است در ایام او رستم نوزانیان را شکست فاحشی داد .

پس از او «**کیکائوس**» شاه شد و در جنگ با دیوهای **مازندران** دستگیر گردیده با تمام سپاهیانش اسیر گشت، رستم برای استخلاص او دامان مردانگی بر کمر زده متحمل زحمات زیادی شد و هفت واقعهٔ عجیب و فوق العاده که مشهور به **بهفت خوان** است برای او رخ داد از قبیل جنگیدن با شیر ، اژدها ، جادوگر و دیوان . در واقعهٔ هفتم رستم «**دیوسفید**» را مغلوب کرد و **کیکائوس** را نجات داد . دیگر از وقایع ایام **کیکائوس** لشکر کشی بجانب **هاماوران** (یمن) است . حکمران این دیار مغلوب گردیده دختر خود **سودابه** را به پادشاه ایران داد و او را نزد خویش دعوت گرفت . هنگام مراجعت ضایفه‌ای از وحشیان **کیکائوس** و تمام همراهانش را اسیر ساختند .

باز هم بهمت رستم **کیکائوس** نجات یافت . پس از این جنگها دیندار و بیدین ، انسان و دیو مطیع او گشتند . **کائوس** دیوان را واداشت قلعه‌هایی در البرز بسازند ولی این گروه که باجبار آنها را بکار گماشته بودند از **کیکائوس** ناراضی بوده خواستند بقسمی او را بهلاکت رسانند . یکی از آنان بشکل غلامی در آمد به پادشاه گفت سلطنت تو نباید منحصر بزمین باشد و لازم است از طریق سیر خورشید و مسیر آن واقف گردی . پادشاه امر داد تا عقابهای کوچکی را تربیت کردند و بعد چهار عقاب را از میان آنها اختیار کرده بر تخت خود بست و با آسمان حرکت کرد . عقابها خسته شده او را در آغل فرود آوردند . پادشاه مأیوس شده دیگر نتخواست از جنگل **مازندران** خارج شود ولی در آخر بزرگان مملکت او را یافته به پایتخت بازگرداندند .

**سودابه** زوجهٔ پادشاه **سیاوخش** (سیاوش) پسر او را که از زن دیگر داشت متهم نمود که قصد خیانت بآن زن داشته است . **سیاوش** برای ثبوت بی‌تقصیری





کشور شاهنشاهی ایران در زمان داریوش بزرگ

خود از میان آتش بگذشت و چون صدمه باو نرسید همه دانستند که سودا پندروغ گفته و تهمت زده است. در همان احوال افراسیاب بچنگ ایران آمد سیاوش با اجازه پدر و با مساعدت رستم درخواست صلح کرد و سیاوش رسماً قبول نمود ولی میکائوس آن را تصویب نکرد و سیاوش چون نمیخواست برخلاف صلاحی که واقع شده رفتار نماید و خیانت کند خود را بدشمن تسلیم کرد. افراسیاب دختر خود فرنگیس را باو داد و از این وصلت پسری بوجود آمد که نام او را کیخسرو نهادند و قبل از ولادت او سیاوش بتحریر گریه میوز کشته شد.

کیو پسر گودرز پس از هفت سال تجسس کیخسرو را ملاقات کرد و او را بایران آورد. تاریخ کیخسرو پر است از جنگهایی که با افراسیاب کرده ایرانیان گاد فاتح و زمانی مغلوب میشدند رستم داستان اشکبوس پهلوان تورانی را مغلوب نمود در آخر نزدیک دریاچه «چیچست» (دریاچه رضائیه) افراسیاب دستگیر گردیده و کشته شد در تمام این احوال رستم کمال تهور، فداکاری و قدرت را نشان داده است.

کیخسرو پس از میکائوس بر جای او نشست. دوره سلطنت این پادشاه بخوشی بگذشت زیرا دشمن دیرینه ایرانیان یعنی افراسیاب را ازین برده بود و آذره‌های مهیمی که بین فارس و اصفهان قرار گرفته بود بکشت. کیخسرو فقط چهار دختر داشت پسرش «اخروورا» در زمان حیات پدر رحلت کرد. از این سبب «نهراسب» را که یکی از اخلاف کیقباد بود بجانشینی خود معین کرد. سپس خواست بر آسمان رود و از کوه‌های بلند بالا رفت در آخر نزدیک چشمه‌ای ناپدید گشت و اتباعش هر چه جستجو کردند او را نیافتند.

نهراسب پایتخت خود را بلخ قرار داد. ازین موقع تغییراتی در مذهب ایرانیان مشاهده میشود تورانیان را بت پرست میخوانند (شاید مذهب بودائی داشتند) پادشاه آنها پیغو نام داشته که اسم ترکی است.

افسانه‌های ملی نزدیک بوقایع تاریخی میشود. نهراسب در سر داشت گشتاسب و زویر. گشتاسب از پدر کدورتی بهم رسانید و خواست در نزد پادشاه

هند برود ولی زریز او را از این اقدام بازداشت و گفت شایسته نیست بکنفر مؤمن حقیقی، پناه به بت پرست ببرد. از این جهت **گشتاسب** بدیار مغرب رخت و خواست برای گذران امور خود پست ترین شغل ولومتری یا شمردازی را قبول کند اما قیافه اش بقدری نجیب بود و از سیمایش بطوری آثار یزرگی پدیدار میگشت که احدی حاضر نگردید يك چنین شغل های پستی را باو واگذارد. در آخر شاگرد آهنگر شد و بقدری قوی بود که آهن و سندان در زیر ضربتش خرد گردید. دهقانی باو پیشنهاد کرد تا در زمرة خواستاران دختر امپراطور روم در آید و بین اشخاصیکه برای این مقصود در نزد دختر میروند او هم حاضر گردد. **گشتاسب** بدین نصیحت عمل نمود و دختر امپراطور دانست این همان شخصی است که قبلاً در خواب دیده و بمزاجت او در آمد. امپراطور هر دو را از مملکت خود براند. لیاقت و اعمال قابل توجه **گشتاسب** موجب شد که پدرش مجدداً سر لطف آمده او را بطلبید. **پهراسپ** امور مملکت را بردست پسر گذاشت و خود در آتشکده رفته مشغول یزدان پرستی شد.

**ارجاسب** که پادشاه توران شده بود بچنگ ایرانیان شتافت و محاربه سختی در حدود **جیحون** رخ داد و در آن فتح نصیب ایرانیان گردید ولی زریز برادر **گشتاسب** کشته شد. مجدداً چون بلخ بدون ساخلو بود **ارجاسب** بدان حدود شتافت **پهراسپ** از گوشه انزوا بیرون آمده و با کمک اهالی بادشمن بچنگید و در میان جنگ کشته شد. **گشتاسب** خواست آن شهر را از **ارجاسب** بازستاند ولی شکست خورد و مجبور گردید بالشکرش در کوه های بلند اقامت کند و زیر دانشمند او **جاماسب** باو چنین گفت که فقط **اسفندیار** می تواند او را از این بلیه نجات دهد. **گشتاسب** پسر خود **اسفندیار** را در اثر سعایت سخن چینان از خود دور ساخته بود. **جاماسب** آن جوان دلیر را حاضر کرد که ایران را نجات دهد و **گشتاسب** متعهد شد تاج و تخت را باو واگذار نماید.

از وقایع مهم زمان **گشتاسب** ظهور زردشت و گرویدن این پادشاه به آئین اوست در این خصوص در **شاهنامه** از قول دقیقی چنین آمده است.

ز ایوان گشتاسب تا پیش کانج  
همه برگه او پند و بارش خرد  
خجسته پی و نام او زردهشت  
بشاه جهان گفت پیغمبرم

درختی کشن بیخ و بسیار شاخ  
کسی کوچن بر خورد کوی مرد  
که اهریمن بد کنش را بکشت  
تو را سوی یزدان همی رهبرم

اسفندیار هم به آئین زردشت در آمده بود و خاصه چون جاماسب او را حاضر کرد که یا تورانیان بچنگد اسفندیار دامان همت بر گمرزده ارجاسب را تعقیب کرد و بلخ را از او بازستد. سپس برای رهائی دوشاهزاده خانم که تورانیان از بلخ برده بودند اسفندیار دلیریها بخرج داده و پس از هفت واقعه فوق العاده ارجاسب را دستگیر کرده و بکشت گشتاسب، اسفندیار را بچنگ رستم فرستاد. جنگ اسفندیار روئین تن با رستم دستان که با آئین زردشت در نیامده بود و نبرد این دو پهلوان زبردست که هیچکدام نمی توانست دیگری را مغلوب کند از صفحات زیبای شاهنامه شاعر طوس است. در آخر رستم بدستور سیمرغ با چوب دوشاخه گز توانست حریف خود را از میدان بدر کند. بر روایتی رستم، بهمن پسر اسفندیار را تربیت کرد و گشتاسب در آخر کار گوشه گیری اختیار کرده سلطنت را به بهمن که معروف به «دراز دست» است وا گذاشت. روایت دیگر آنکه بهمن برادر اسفندیار است و پس از اسفندیار جانی او را گرفت رستم در اثر خیانت برادرش شغاد که از همداد دیگر بود در خندقی پراز تیغ و خار افتاده بهلاکت رسید و بهمن با انتقام مرگ اسفندیار، فرامرز پسر رستم را از سیستان برآورد. پس از بهمن روجه یا دختر او همای بر تخت نشست همای مادر «داراب» است و سلطنت را بر سر او گذاشت. داراب با فیلیپ مكدونی بچنگید و دختر او را بگرفت ولی پس از آنکه دختر حامله گردید او زارها کرد و طبق این روایات اسکندر مكدونی پسر همین دختر است که از داراب (بعد از اینکه از قید ازدواج رها گشت) بدنیآ آورد. ایرانیان باور نمیکردند یک نفر اجنبی بتواند دولت کیان را منقرض سازد و از این جهت اسکندر را بسر داراب اول دانستند. بعد از داراب اول پسرش داراب دوم که مشهور به بیرحمی و بخل است

جای او نشست و از اسکندر که جای پدرش قلیب نشسته بود مطالبهٔ خراج نمود. بالنتیجه جنگ در گرفت اسکندر بلاد ایران را فتح کرد و در آخر دارا بدوم بدست دونه از یاران خود جانوسپار و ماهیار کشته شد. از آن تاریخ بعد داستانهای ملی متصل به وقایع تاریخی میشود راجع با اسکندر افسانه‌ای در اسکندریه ساخته شد که شرح آن خارج از موضوع ماست .

**اشکانیان** - راجع باین سلسله در شاهنامهٔ فردوسی فقط نام این چند پادشاه برده شده است .

دگر گرد شاپور خسرو نژاد	نخست اشک بود از نژاد قباد
چو بیژن که بود از نژاد کیان	دگر بود محمودرز از اشکانیان
چو آرش که بد نامدار سترگ	چو نرسی و چون اورمزد بزرگ
خردمند و بارای و روشن روان	چو زو بگندی نامدار اردوان
بخشید گنجی به ارزانیان	چو بنشست بهرام از اشکانیان
که از میش بگست چنگال گرگ	ورا خواندند اردوان بزرگ
نه در نامهٔ خسروان دیده‌ام	از ایشان جز از نام نشیده‌ام

ساسانیان در خصوص این سلسله با اینکه افسانه‌هایی راجع ببعضی از پادشاهان آن نقل شده چون نام ایشان و بسیاری از وقایع حیات آنها که مورخین شرقی نقل کرده‌اند اسماً تاریخی است در جای دیگر و ضمن تاریخ نقل خواهد شد .

## نظر کلی بتاريخ ايران

ما کنین کشور کهن سال ايران چه در ایام باستان و چه بعد از اسلام خدمات مهمی بنمندن بشر کرده و در فزون منمادیه ایرانیان علمداران علم و معرفت و حامیان ادب و صنعت بوده اند . جهانگیری و جهانداری پادشاهان عظیم الشان این کشور بر روی عدل و احسان بوده و عقاید و آداب ملل مغلوبه را محترم میداشتند تا کلیه ساکنین کشورشاهنشاهی بتوانند با کمال آزادی استعداد ذاتی و لیاقت فطری خود را ظاهر سازند از این سبب آداب و مراسم حتی زبان خود را بر سایر ملل تحصیل نمیکردند . ایرانیان نه فقط در جهانگیری لیاقت خود را بر از داشتند بلکه در اداره کردن آن عمالک پنهانور که دیده بشر نظیر آنها تا زمان داریوش کبیر مشاهده نکرده بود طرز خاصی ایجاد نمودند و پادشاهان هخامنشی توانستند از حیث چون تا نیل را اداره کنند .

اما از راه فکر و عقیده، ایرانیان قدیم خدمات مهم دیگری بعالم بشریت نمودند ظهور زردشت و انتشار آئین پیامبر ایران باستان باب دیگری بر روی جهانیان باز کرد و تعالیم عالیة زردشت که اساسش طرفداری از نیکی و جنگ با بدی است در کلیه ادیان قدیم نفوذ کرده بطور غیر مستقیم فکر بشر را تقویت کرده و پرورش داده است . صنایع ایران چه در زمان هخامنشی و چه در عصر ساسانی نهایت قابل توجه است و هنوز خرابه ابنيه قدیم ایران دلالت بر عظمت آن مینماید .

پس از انقراض سلطنت ساسانیان و استیلای عرب، ایرانیان شخصیت خود را از دست ندادند و با قبول دین حنیف اسلام که موافق با اخلاق و افکار آنان بوده طولی نکشید که بطور مستقیم و غیر مستقیم زمام امور عالم اسلامی اعم از سیاسی، اجتماعی،

ادبی و علمی را بردست گرفتند بقسمی که میتوان گفت تمدن اسلامی همان دنباله تمدن قدیم ایران است . مقصود آنست که همان طوریکه در طریق سیاست ، ایرانیان گوی سبقت از سایر ملل اسلامی بر بودند و در علم و ادب پیشوای آنان شدند . عجیبا در زبان عرب هم استادان عرب گردیدند و برای آنان جمع آوری لغات کرده صرف و نحو نوشتند در تفسیر کلام الله مجید و حدیث ، فقه ، تاریخ ، ریاضیات ، طب و غیره استعداد خود را ظاهر ساختند . با اینکه تألیفات این دانشمندان بزبان عربی است معذک ایرانیان عرب نشدند ، زبان فارسی از بین نرفت ، خلاق و خوی ایرانی محو نگردید چنانکه ادبیات فارسی بعد از اسلام گواه این دعوی است . پس از انقراض خلافت عباسی و حمله مغول ، ایرانیان بتدریج ناکارها را بام کرده ، بنمندن آشنا ساخته و بالاخره آنان را بصیغه ایرانی در آوردند و تقریباً همین معامله را با جانشینان تیمور کردند .

دوره صفویه یکی از دوار درخشان تاریخ ایران بعد از اسلام است پادشاهان این سلسله در آبادی کشور ، تقویت وحدت ملی ایرانیان و رسمی کردن مذهب تشیع نهایت جدیت نمودند . پس از افول آفتاب اقبال صفویه نادر شاه افشار خاك ایران را از جانب پاك کرده دامنه جهانگیری را تا مرکز هندی رسانید . متأسفانه پس از نادر شاه و کریمخان زند ایران در يك خواب عمیق فرو رفت و در مدت یکصد سال سلطنت آل قاجار قطعات مهمی از اراضی این کشور بدست بیگانگان افتاده شهرهای پر جمعیت ویران و راههای آباد خراب گردید ، باب علم و صنعت بر روی این ملت علم دوست و صنعت پرور بسته شد . در بیابانها قاطعان طریق و در شهرها حکمرانان نیم مستقل بساط علوک طوائفی گسترده سلب امنیت و آسایش کرده بودند استقلال ایران در معرض خطر افتاده و قشون بیگانگان در این مملکت رخت افکنده آنچه میخواستند میکردند ! انقلاب مشروطیت و فداکاری وطنخواهان نتوانست جلوگیری از طمع سیاستمداران خارجی و هرج و مرج داخلی نماید .

تاریخ ایران را بدو قسمت تقسیم خواهیم نمود :  
 یکم قسمت مربوط است به تاریخ ایران قبل از اسلام یا تاریخ ایران باستان ،  
 و قسمت دوم تاریخ ایران بعد از اسلام است.

قسمت اول تحت چهار فصل بحث میشود ! :

فصل اول - سلطنت مادها

فصل دوم - سلسله هخامنشی

فصل سوم - اشکانیان

فصل چهارم - ساسانیان



# فصل اول

## سلطنت مارها

مهاجرت آریائیها - در زمان قدیم که آغاز آن معلوم نیست شعبه‌ای از نژاد آریا موطن خود را (شاید فلان پامیر باشد) ترک گفته در سغد (سمرقند و بخارا) و مرو اقامت گزیدند - بواسطه پیش آمد حوادث گوناگون اقامت آنها در آن حدود دشوار گردیده بطرف بلخ و خراسان آمدند و از آنجا در سایر نقاط ایران منتشر گشتند .

تاریخ این مهاجرت معلوم نیست ولی میتوان حدس زد که خاتمه آن بین قرن نهم و هشتم قبل از میلاد است مهمترین اقوام آریائی که در فلان ایران اقامت گزیدند قوم ماد و پارس است .

مادها - مارها شش قبیله مستقل بودند که هنگام خطر با یکدیگر متحد میگشتند . شغل آنان در ابتدا گله داری بوده ولی بتدریج مشغول فلاحت گشتند . مادها در غرب و شمال غربی ایران یعنی ( آذربایجان و کردستان و عراق عجم ) اقامت داشته و قبل از تأسیس دولت ماد مملکت آنها عرصه تاخت و تاز آسوریها بوده . دیوکس - بروایت هرودت اول کسی را که مادها بسطنت اختیار کردند دیوکس با ( دژوسس ) یسرافرات است که پایتخت خود را در هاممانانا یا اکباتان (همدان) قرارداد، این شهردارای هفت دیوار بوده یکی مشرف دیگری وقصر شاه و خزائن او را در هفتمین قلعه بنا کرده بودند - دیوکس موفق شد مادها را متحد سازد و تشکیل ملتی دهد - مدت سلطنت او پنجاه و سه سال است ( از ۷۰۸ تا ۶۵۵ قبل از میلاد )

**فراوات یا فراورتیش** - پس از دیوکس پسرش فراوات یا فراورتیش<sup>۱</sup> بجای وی نشسته همان سیاست پدر را تعقیب کرد و در زمان سلطنت خویش پارسها را مطیع خود ساخت و عزم آن نمود که مملکت خود را از پرداخت باج به آسور مستخلص سازد ولی در جنگ با آسوریها شکست خورده و کشته شد. مدت حکمرانی او بیست و دو سال است (از ۶۵۵ تا ۶۳۳ ق م)

**کیاکسار یا هوخشتر** - پس از فراورتیش «**هوخشتر**»<sup>۲</sup> که یومانیان کیاکسار (سیاکزار)<sup>۳</sup> نامند بر جای او نشست. این پادشاه جهانداری بود لایق و سرداری قابل تشکیل قشون منظمی داده پیاده و مسلح به تیر و کمان و شمشیر بوده و سواران او بر سوارهای آسوری تفوق داشتند زیرا اعادها از طفولیت مشق تیر اندازی و سواری میکردند.

**کیاکسار** داخل در آسور شده نینوا را محاصره کرد ولی خیر هجوم فاین «**سکیت**» که از طرف قفقاز وارد آذربایجان شده بودند او را از تصرف نینوا باز داشت. پس از رفع شر آن قبایل و آسورده شدن خیال کیاکسار از طرف آنان، نبوپولاسار<sup>۴</sup> حکمران بابل با کیاکسار بر علیه آسور متفق گشت و نینوا را محاصره کردند ساراکس<sup>۵</sup> پادشاه آسور چون دید پایتخت او در خطر است برای اینکه اسیر دشمن نشود خود و خانواده خویش را طعمه حریق ساخت و در سنه ۶۰۶ نینوا بدست نبوپولاسار افتاده آن شهر را بکلی ویران نمود. از آن تاریخ قسمت اعظم آسیای صغیر در دست مادها افتاد پسر و ولیعهد نبوپولاسار موسوم به «**نبوکد نصر**»<sup>۶</sup> با کیاکسار عقد هودت بست و دختر پادشاه ماد (آمتیس)<sup>۷</sup> را بازواج خود در آورد. در تعقیب این قضایا فلات ایران با قسمتی از آسیای صغیر تا رود هالیس<sup>۸</sup> (فرز ایرماق) ملک مادها شناخته شد. کیاکسار مدت ۶ سال بالبدیها بجنگید. در سال هفتم کسوف رخ داد و طرفین بقدری از این پیش آمد هراسناک شدند که ترک جنگ گفتند. دولت بابل واسطه بین دولت ماد و لیدی گردید و رود

1 - Fravartis

2 - Huvakhshatara

3 - Cyaxare

4 - Nabopolassar

5 - Sarakos

6 - Nabuchodonosor

7 - Amytis

8 - Halys

هالیس سرحد بین دو مملکت گشت. **کیا کسار** در سال بعد (۵۸۴ ق.م) وفات کرد. **آستیاک** - جانشین **کیا کسار** موسوم به **آستیاک** ( **اِشتو و گو** ) است این پادشاه مدت مدیدی بآرامی سلطنت کرد. در زمان او دربار ماد نهایت مجلل و با شکوه گشت و درباریان با لباسهای قرمز رنگ مزین بزنجیرهای زرین در عین جلال میزیستند افراط در تجمل و خود آرائی و ترك سادگی که بالطبع مستلزم مخارج گزاف است برای پادشاه ماد گران تمام شد و اهالی از او ناراضی گشتند و در سنه ۵۵۰ قبل از میلاد **کوروش بزرگ** با کمال سهولت دولت ماد را منقرض کرد. **ملاحظه** - گرچه دوره سلطنت مادها کوتاه بود ولی این نکته قابل ملاحظه است که در تاریخ شرقی، مادها اولین قوم آریائی است که تشکیل سلطنتی داده لطمه بر قدرت **سامیان** که در آسیای غربی حکم فرمائی داشتند وارد آوردند. پادشاهان بزرگ **هخامنشی** که جای مادها را بگرفتند با خصال ستوده و فکر روشن تعقیب همان سیاست را کردند تا اینکه ممالک سامی آسیای غربی و نقاط دیگر را در تحت اقتدار خویش درآوردند.

مادها دارای تمدن مخصوص بوده اند که تفصیل آن بر ما معلوم نیست و بطور قطع پارسیها از آن اقتباس کرده اند. زبان مادها با پارسیان چندان فرقی نداشته و در خصوص مذهب آنان آنچه میتوان گفت این است که پادشاهان آن سلسله آئین مغان را محترم داشته و برسمیت بشناختند. اساس آئین مغان معلوم نیست ولی زودست که بموجب تحقیقات تاریخی در مهد ماد یعنی **آذربایجان** تولد یافته و تربیت شده در **ساترا** فرماید که مقصود از دعوت او این است که مذهب را پاکیزگی سابقش برگرداند. از همین گفتار میتوان حدس زد که آئین مغان پرستش **اهورامزدا** بوده ولی بعد مخلوط بخرافات و موهومات شده و پیامبر ایران باستان خواسته است آنرا از آن آلودگیها منزه سازد.

اما معماری و حجاری مادها اگر هم چیز مهمی بوده تا کنون باقی نمانده و آثاره را هم که از آن دوره میدانند بعضی تردید کرده اند منجمله شیری است از سنگ نزدیک **همدان** و در صحنه که بالای آن علامت **اهورامزدا** است.

# فصل دوم

## سلسله هخامنشی

پارسیها قومی بودند آریائی نژاد که پس از مهاجرت از موطن خود در فلات ایران خاصه در ایالت فارس و حدود عیلام قدیم اقامت گزیدند. این قوم متقسم برشش قبیله زراعت پیشه و چهار قبیله صحرائین میشده ولی اهمیت قبائل برزگر بیش از بدویان بوده است قبیله پازارغاماد<sup>۱</sup> یا (پاسارگاد) که طایفه هخامنشیان از توابع آن محسوب میشده جزو قبایل برزگر است. - بجتهائی که هنوز معلوم نشده هخامنشیان از سایر طوایف پازارغاماد جدا شده و بطرف عیلام رفته جای پادشاهان بومی آن حدود را بگرفتند و شوش را پایتخت خود ساختند. چنانکه از کتیبه آسوریهها معلوم میشود پارسیها مدتی در تحت اقتدار ملاطین نینوا بسر بردند و پس از آن بواسطه تسلط مادها<sup>۲</sup> با جگزار پادشاهان این سلسله گشتند. میتوان حدس زد که در نتیجه این پیش آمد اخیر هخامنشیها بجانب عیلام مهاجرت کرده تشکیل سلطنتی دادند.

کوروش بزرگ - قبل از کوروش بزرگ سه پادشاه از طایفه هخامنشی تیسپس<sup>۳</sup> یا چیش پیش<sup>۴</sup> و کوروش<sup>۵</sup> و کمبوجیه<sup>۶</sup> در عیلام حکمفرمائی کردند و کوروش کبیر که در غرب معروف به سیروس<sup>۷</sup> است کوروش دوم است که باب جدیدی در تاریخ عالم باز کرد بلاشک کوروش از نوابغ روزگار است و نظری بلندتر از آن بود که بجهانگیری اکتفاء کند بلکه خواسته است در عالم اساس تمدن جدیدی نهد تا کلیه اقوام از زیر بار ظلم و ستم نجات یافته در کمال آزادی و آسایش زندگی کنند. از این سبب است که ملل مختلفه قدیم او را نجات دهنده نامیدند

1- Pasargade      2- Teispes      3- Tedajchqich  
4- Kurach      5- Kampujya      6 - Cyrus

و یهودیان آن پادشاه بزرگی را بچوپانی تشبیه کردند که از جانب خدا مأمور محافظت عباد است .

اوضاع داخلی ماد موجب شد که کوروش بر علیه آستیاک قیام نماید لشکر پادشاه ماد در جنگ بازار **ماد** مغلوب گردید و در تعقیب این قضیه سپاهیان آستیاک بر او شوریده ویرا بگرفتند و تسلیم کوروش نمودند (۵۵۰ ق. م) کوروش نسبت به آستیاک ادبیت و آزار روا نداشت و فقط بمغلوب نمودن او اکتفا کرد .

شکست آستیاک و پیشرفت قوم پارس پادشاه لیدی کروزوس<sup>۱</sup> را در اندیشه انداخت و قصد محاربه با کوروش نمود بنابراین با متحدین مصری و یونانی خود داخل در مذاکره گردید ولی کوروش اورامپلت نداد و در سنه (۵۴۶ ق. م) بالشکر خود وارد سارد پایتخت لیدی گردید در اینخصوص هرودوت روایتی نقل کند که افسانه محض است و شاید اصل آن چنین باشد که لشکر ایران در موقعی وارد سارد شد که کروزوس قصد اتلاف خویش و خانواده خود را بوسیله حریق دانست . پارس پادشاه ایران حریق را خاموش کرده و پادشاه لیدی را نجات دادند .

پس از این واقعه مستملکات یونانی در آسیای صغیر بدست سرداران کوروش فتح شد .

از سنه (۵۴۵ تا ۵۳۹ ق. م) کوروش با اقوامی که بین بحر خزر و هند اقامت داشتند مشغول مبارزه گردید و در این مدت بلخ، مرو و سغد را تا حدود سیحون بگرفت . استحکاماتی که در آن حدود بنا کرد تا زمان اسکندر برپا بود . سپس کوروش زرنک (سیستان) و مکران را جزو متصرفات خود ساخت .

در سنه ۵۳۹ کوروش عزم تسخیر بابل آن شهر پر افتخار قدیم را نمود . برای این مقصود چون گرفتن آن شهر بمحاصره و حمله میسر نمیگردید کوروش مجرای قرات را تغییر داده و پس از شکست بلتشر را (بالتازار<sup>۲</sup>) بسر (نیونید<sup>۳</sup>) سپاه ایران از مجرای قدیم قرات وارد بابل گردید ، کوروش معابد بابلیان را محترم شمرد ، قتل و غارت را منع فرمود و چون شخصاً وارد پایتخت بابلیها گردید اهالی باستقبال

او شتافته ویرا نجات دهند<sup>۱</sup> خود خطاب کردند. پادشاه ایران نسبت به نبونید کمال سروت زانمود و فقط به تعزید او در کرمان اکتفا کرد.

گورش مذهب خود و آداب ملت خویش را بر احدی تحمیل نکرد بلکه امر فرمود اصنامی را که نبونید ببا بل انتقال داده بود بمحللای خود عودت دهند و شخصاً دست «رب النوع» بل مردوک<sup>۲</sup> را بگیرت یعنی از طرف پادشاه بابل شده است عدل و رأفت گورش شامل حال ملل مختلفه گردید و منجمله ظروف طلا و نقره که از بیت المقدس آورده بودند به یهودیان مسترد داشت و بآنان اجازه فرمود بفلسطین مراجعت کرده مجدداً معبد خراب خود را بسازند بیانیة گورش در بابل واقعه میمی در تاریخ انسانیت محسوب میشود چه در آن پادشاه ایران برخلاف گذشتگان عدل و رأفت خود را نسبت بممل مغلوب اظهار داشته است.

معلوم نیست آخرین جنگهای گورش در کدام حدود و با چه اقوامی بوده. آنچه میتوان از گفتار مختلف نویسندگان قدیم نتیجه گرفت این است که طوایف صحرا نشین آسیای وسطی حدود شرقی کشور شاهنشاهی را عرصه تاخت و تاز قرار دادند. گورش بچنگ آنان بشتافت و در بین کارزار کشته شد (۵۲۸ ق. م) جنازه او را در یازار گاد در مقبره ای که امروز معروف به مشهد مادر سلیمان است بخاک سپردند.

کمبوجیه پس از گورش پسر مهتر او کمبوجیه (کلمبیز)<sup>۳</sup> بر جای پدر نشست این پادشاه در زمان گورش حکمران بابل بود و در غیبت او نیابت سلطنت را داشت برادرش بردیا<sup>۴</sup> که نویسندگان قدیم سمر دیس<sup>۴</sup> نامند حکمرانی ایالت شرقی را داشت. بطور کلی کمبوجیه همان سیاست پدر را تعقیب کرد ولی نمیتوان گفت که خصال او بیلندی صفات گورش بوده و هرودت نقل کند که کمبوجیه از ایام جوانی مرض صرع داشت و از اینجهت در ایام سلطنتش حرکاتی از او سرزد که مورخین حمل بر قساوت و بیرحمی کرده اند.

پس از رفع شورشهای داخلی در سال ۵۲۶ کمبوجیه قصد تسخیر مصر را نمود

- 1 - Bel Mardouk      2 - Cambyse      3 - Bardiya  
4 - Smerdis

و از بیم آنکه مبادا در غیاب او برادرش «بودیانا» اقداماتی بر علیه او کند صحنه‌ای نه او را بقتل رسانید

کمبوجیه با سپاه خود از صحرای بین **فلسطین** و **مصر** بگذشت و در حدود (پلوز<sup>۱</sup>) فرعون مصر (پساممتیک<sup>۲</sup>) سوم را شکست داد و طولی نکشید که (منفیس<sup>۳</sup>) پایتخت مصر را در قبضه تصرف خویش در آورد (۵۲۵) بر وایشی کمبوجیه-پساممتیک را بکشت ولی گتزیاس گوید که فرعون مصر بتیبه عمر خویش را در زندان شوش بسربرد.

پادشاه ایران مراسم مصریان را محترم شمرد و لباس فرارانه را در بر نمود. نسبت به (لادیکه<sup>۴</sup>) زوجه آمازیس<sup>۵</sup> فرعون سابق مصر کمال رأفت را نمود و او را با احترام نزد اقوامش فرستاد، باری لشکر ایران خسارتی در معبد بزرگ «نیت»<sup>۶</sup> وارد آورده بودند کمبوجیه امر بتحصیل معبد و جبران خسارات وارده را نمود

کمبوجیه در صدد تسخیر **کارتاژ**<sup>۷</sup> (قرطاجنه) بر آمد ولی فنیقیها حاضر نگشتند از راه دریا با او مساعدت نمایند چه اهالی **کارتاژ** از مهاجرین قدیم فنیقی بودند از این سبب پادشاه ایران تصمیم گرفت از راه خشکی اقدام نماید و پنجاه هزار نفر مأمور تسخیر واحه<sup>۸</sup> (آمون<sup>۹</sup>) گردیدند ولی از این لشکر خبری نرسید و چنین حدس میزند که در ریگهای روان تلف شدند در هر حال واحه مذکور وقتی با جنگناز ایران گردید ولی تاریخ تسخیر آن معلوم نیست.

کمبوجیه عزم تسخیر **نوبی** و مملکت «نایپاتا» که از مصر جدا گردیده و مستقل شده بود نمود. در بین راه آب و آذوقه تمام شد و پادشاه ایران با دادن تلفات زیاد مجبور بباگشت گردید.<sup>۱۰</sup> از گفتار هرودت چنین برمی آید که موفق نشدن کمبوجیه در تسخیر **نوبی** و نرسیدن خبر از لشکری که بواحه<sup>۱۱</sup> **اممون** فرستاده بود نهایت او را متغیر ساخت و افکارش را هوش نمود و یک سلسله حرکات

1 - Pèhuse پرت سعید بر روی خرابه‌های پلوز باشد  
2 - Psammétique  
3 - Menfis  
4 - Ladiké  
5 - Amosis  
6 - Nit  
7 - Carthage  
8 - Mmon  
9 - مملکت نایپاتا، حومه دره‌های داربوش جزایر کشور شاهنشاهی بود.  
10

ناشایسنه از او سرزد از قبیل کشتن گاو مقدس آپیس ، زجر کمه در منفیس ، قتل حواهر خود زنده دفن کردن دوازده نفر از اشراف پارسی و غیره که میتوان حمل بر شدت مرضی صرع آن پادشاه که از جوانی داشته نمود . تاجه اندازه گفتار هر وقت مفرورین بصحت است معلوم نیست ولی اخیراً ثابت شده که کشتن گاو مقدس بدست کمبوجیه صحت ندارد و این گاو قبل از آمدن کمبوجیه به مصر مرده بود .

در سنه ۵۲۳ کمبوجیه بطرف ایران حرکت کرد در شام خبر انقلابات داخلی و قیام یکنفر از مغان موسوم بگئوماتا که بنام «بردیا» برادر کمبوجیه دعوی سلطنت مینمود بگوش او رسید و از شدت یأس و نومیدی زخمی بخود زده در آن در شهر اسپانانای شام وفات کرد . گئوماتا در مدت قلیل بسیاری از معابد مثل مختلفه را خراب کرد و هر کسیکه او را می شناخت بهلاکت میرسانید ، خدمت نظام و پرداخت مالیات را برای سه سال موقوف ساخت . اعیان مملکت در حق او سوغتن بردند و توسط یکی از زنهای او قضیه کسب گردید و معلوم شد که گوشهای او بریده است بنابراین اعیان مذکور با داریوش هم سو گند شده و داخل قصر گئوماتا گردیده ویرانقتل رسانیدند و هم در آن روز بسیاری از مغان را بکشتند و بیاد آنروز هر سال جشن می گرفتند .

**داریوش بزرگ** - پس از گئوماتا اعیان مملکت داریوش را بسلطنت برگزیدند .

**داریوش کبیر** یکی از پادشاهان بزرگ آفاق است که صیت اقتدار و جهاتداریش هنوز از عالم محو نگردیده . در هفت سال و ۶ جنگ ، داریوش و سردارانش کلیه مدعیان سلطنت را که در اطراف کشور شاهنشاهی علم خلفیان بر افراشته بودند مغلوب و مقهور نمودند . کتیبه معروف بیستون یادگار این اقدامات بزرگ است .

### 1 - Caumálta

۲ - حکمهای داریوش برای فرونشاندن جنبه هائی که تقریباً در تمام کشور شاهنشاهی رخ داده بود حاصل است . در ابتدا عیلام سر از اطاعت پیچید داریوش لشکری به آن حدود فرستاد بکشت خورده و دستگیر گردیده نامر داریوش کشته شد . شخصی در مانل دعوی مینمود سر مونیبه است و میتوان بحتالمرس سوم دعوی سلطنت میکرد داریوش مانل را مجازره بقیه در صفحه بعد



پس از رفع شورشهای داخلی در سنهٔ ۵۱۷ شاهنشاه ایران عازم مصر گردید و حکمران آن حدود «ریاندس» را که خیال باغیگری داشت بقتل رسانید . نسبت بروحانیون مصر انواع ملامت نموده آئین مصریان را محترم داشت . در عزای گاو آپیس که در همان سال مرده بود شخصاً شرکت کرد و در واحهٔ «تب» معبدی برای آمون بساخت که خرابهٔ آن هنوز باقی است . در زمان داریوش - مصر نهایت آباد گردید و ششمین ساتراپی کشور شاهنشاهی بود . ساتراپ مصر در قصر قدیم فراعنه منزل نموده تحت امر خویش سه ساخلو در نقاط مختلف مصر داشت . از ارضی مصر کمافی السابق در دست نجبا و کهنه باقی ماند .

**داریوش کشور وسیع خود را بدیست یا سی ساتراپی ( ایالت بزرگ )** تقسیم نمود و برای اینکه کلیهٔ اقتدارات در دست یک ساتراپ یا حکمفرما جمع نشود در نزد هر یک از آنان یک فرمانده لشکر و دبیر مخصوص بر قرار نمود که مواظب ساتراپ بوده مستقماً بادر باز مکاتبه نمایند گذشته از این برای جلوگیری از تعدی حکام و اجحاف تحصیل دازان و بسط عدالت ترتیبات خاصی مقرر داشت منجمله مفتشین مخصوصی در سرتاسر مملکت مواظب مأمورین عالی مقام دولتی بودند و مأمورین دیگر در خفیه اعمال متصدیان امور را تحت نظر گرفته بادر باز شاهنشاه اطلاع میدادند .

**داریوش شاهراه سارد و شوش را که قریب ۲۴۰۰ کیلومتر است بساخت :**  
در هر چند کیلومتر ایستگاه برید ، ساخلوی نظامی و مهمانخانه‌های باشکوه یافت

بقیه از صحنه قبل

کرده آن شهر را بگرفت پس ساحتی ماد شناخت و لشکر «فررتیش» را که دعوی می نمود از اختراق کما کبار است شکست داده و مدعی را بقتل رسانید . همچنین در ساکارتی شخصی بنام « چیترا نجه » عالم طبعیان بر اهرام سردار داریوش موسوم به « نجه سیادا » او را معذوب نمود و بدار آروحت - فتنه ازمستان که « دادریش » از عینهٔ رفیع آن بر نیامد بدست داریوش تسکین یافت - ایالات پارت و طبرکانی ( گرگنا ) را بادر داریوش و بنقاس آرام کرد - داورنش ساتراپ باختر « ورادا » را که در مرو « امیکری میمود معلوب » مقهور ساخت - شخصی در پارس بنام « سردیا » پس توفی دعوی سلطنت کرد داریوش او را بدو جنگنا شکست داده پاری را بدار آروحت - مجدداً در داخل اومی موسوم به ( اراجا ) بموان بخت مصر پاری گردیده شهر را بگری بکی از سرداران داریوش پابعان آن حدود را بپلاکت رسانید

میشد این پادشاه سکهٔ طلا ( **داریک** ) را رایج ساخت ، مالیات را تخفیف داد و ذارعن را تشویق کرد و ترعه‌های که **نیل** را **بدریای احمر** مربوط می‌ساخت و بوسیلهٔ آن کشتیهای مدیترانه راخل در **اقیانوس هند** میگشتند باز نمود .

**داریوش** در پیشرفت صنعت معماری و حجاری بذل توجه نمود و عیثوان گفت که این پادشاه بزرگ در هر رشتهٔ از امور اقدامات برجسته کرد .

در حدود سنهٔ ۵۱۶ ق ، م . **داریوش** داخل **پنجاب** گردیده و اراضی وسیعی را در آن حدود بتصرف خویش در آورده تشکیل ساتراپی جدیدی داد . بامر این پادشاه کشتیهای ساخته شد که تحت ویادت **امیر البحر «سگیلاکس»**<sup>۱</sup> از زورسند پائین آمده در ظرف سی ماه سواحل **مکران** و **عربستان** را سیر نمود

با اینکه مملکت **داریوش** بحدود طبیعی خود رسیده بود یعنی از شمال محدود به **بحر خزر**، **قفقاز** و **دریای سیاه** و از طرف مغرب بدریای **مدیترانه** میرسید و **مصر** هم جزء متصرفات ایران بود معلوم نیست بچه سبب **داریوش** در فکر تسخیر مملکت «**سگیتهای**» اروپائی ( روسیهٔ جنوبی ) افتاد . علمی ای حال آنچه در اینخصوص میتوان حدس زد این است که پادشاه ایران میخواست این اقوام آریائی را که اغلب در حدود ایران تولید زحمت مینمودند بیکباره مطیع خود سازد در سنهٔ ۵۱۴ لشکر ایران از «**بسفور**»<sup>۲</sup> بگذشت و برای این مقصود بلاد یونانی آسیای صغیر بامر پادشاه ایران جبری از کشتی ترتیب دادند پس از عبور از **بسفور** و **تراکیه** ( **تراس** )<sup>۳</sup> سپاه ایران بدانوب رسید و از پل دیگری که از کشتی تشکیل شده بود گذشته وارد مراکزهای روسیه یا مملکت **سگیتها** شدند . مدت دو ماه لشکر ایران در آنحدود بسر برد و چون **سگیتها** کلبهٔ آذوقهٔ بین راه را تلافی کرده بداخل مملکت فرار کرده بودند خساراتی از این حیث بایرانیان وارد آمد . پس از این قشون کشتی **داریوش** با کمال آسودگی از رود **دانوب** بگذشت و بدین اینکه یونانیان جرأت حمله یا مقاومتی نمایند به **سار** برگشت . هشتاد هزار نفر از لشکریان ایران در اروپا باقی مانده و شهرهای **تراکیه** را منصرف گشتند و پادشاه **مکدونیه** اظهار اطاعت نمود .

1 - Skylax de Karyanda

2 - Bosphore

3 - Thrace

یونانیان گذشته از تهاقی که بین خود داشته سیاست دورنگی را شیوه خود ساخته گام از بیم یا برای غالب شدن بخصم خود تقاضای مساعدت حکمرانان ایران را می‌کردند و زمانی اهالی زایر علیه شاهنشاه ایران دعوت می‌نمودند. در نتیجه این سیاست و قضایائی که در آسیای صغیر پیش آمد شورشیان یونانی بکمک آتن غفله شهر سارد را بگرفته آتش زدند. اگرچه از عهده تسخیر قلعه محکم آن بر نیامدند و از این اقدام استفاده نکردند داریوش کبیر را بقدری از این حرکت متغیر ساختند که گویند غلامی را مرداد در موقع صرف طعام حرکت ناشایسته یونانیان را بخاطر او آورد، در سال ۴۹۶ شورشیان یونان شکست سختی خورده «میلت»<sup>۱</sup> دارالحکومه «ایونی»<sup>۲</sup> مرکز شورش در آسیای صغیر بدست ایرانیان افتاده اهالی پسختی گوشمال شدند. در زمان شورش یونانیان در آسیای صغیر قشون ایران از تراکیه و مكدونیه احضار و این دو ایالت آزاد شده بودند. داریوش مجدداً عزم تسخیر آن دو ایالت را کرد و مردونیه (مردونیوس)<sup>۳</sup> را مأمور این کار ساخت. این سردار بخوبی از عهده مأموریت خود بر آمد ایالت تراکیه را گرفت و اسکندر (الکساندر) پسر «امینتاس»<sup>۴</sup> پادشاه مكدونیه را مطیع ساخت (۴۹۳ ق. م) سال بعد مردونیه احضار شد.

در سال ۴۹۰ لشکر ایران بقیادت یکی از اهالی ماد موسوم به «دانیس»<sup>۵</sup> و یکتفر پارسى «آرتافرن»<sup>۶</sup> پسر ساتراپ لیدی بعزم تسخیر یونان از طریق دریا حرکت کرد. بین راه شهر «اریتره»<sup>۷</sup> را که اهالی آن در قضیه گرفتن شهر سارد دخالت داشتند بگرفتند و آتش زدند. اهالی آن بکوهها متواری شدند و هر کس را اسیر کردند بشوش فرستادند. باری لشکر ایران در «هاراتن»<sup>۸</sup> پیاده گشت و چند روز سپاه ایران و آتن بدون جنگ مواجه یکدیگر بودند و آتنیها گذشته از اینکه کمکی از اسپارت برای آنها نرسیده بود حرأت آنکه حمله سپاه ایران بنمایند نمودند در آخر میلتیاد<sup>۹</sup> آتنیها را متقاعد نمود که حمله نکنند و هنوز کلیه لشکر

1 - Milet

2 - Ionie

3 - Mardonius

4 - Amyntas

5 - Datis

6 - Artapherne

7 - Eritrée

8 - Marathen

9 - Miltiade

ایران پیاده نگشته بود که آتنیها حمله آوردند و در جناحین فتح نصیب آنان شد و ایرانیانرا تا ساحل دریا تعقیب کردند. داتیس چون اوضاع را چنین دید بدون اینکه اقدام بجنگ دیگری کند مراجعت نمود. جنگ هراتن که یکی از وقایع عادی است بواسطه آب و تابی که یونانیان بآن داده اند از قضایای مشهور عالم گردیده است.

داریوش در صدد انتقام و لشکر کشی دیگر بود که اجل مهنش نداد و در پائیز سنه ۴۸۶ قبل از میلاد وفات نمود.

**خشایارشا - داریوش** قبل از فوت خویش خشایارشا را بجانشینی خود معین کرد این پادشاه پسر «آتوسا»<sup>۱</sup> دختر کوروش است که بواسطه نفوذی که در دربار داشت توانست پسر خود را ولیعهد کند خشایارشا که مفر بیان «گرسس»<sup>۲</sup> نامند در موقع سلطنت سی و چهار سال داشته دارای قد بلند و قیافه زیبا بوده ولی بخوشگذرانی و تند خوئی مشهور است.

**خشایارشا جنگ هراتن** را قضیه مهمی نمیدانست و قصد تجدید جنگ با یونان نداشت ولی ماردونیه اهمیت این موضوع را خاطر نشان او کرد و سر کویی یونانیان را بر خود واجب شمرد قبل از اقدام باین امر خشایارشا فتنه مصر را فرو نشاند و مصریان را تنبیه سخت کرد (۴۸۴). سال بعد شخصی موسوم به «شاماش ایربا»<sup>۳</sup> در بابل دعوی سلطنت نمود سپاه ایران بابل را محاصره کرد و پس از تسخیر آن شهر آنرا غارت کردند و اهالی را باسارت بردند. از آن تاریخ بابل دیگر نتوانست قد علم نماید.

در پائیز ۴۸۱ تجهیزات لشکری برای جنگ با یونان خاتمه یافت. تعداد حقیقی افراد این لشکر معلوم نیست و آنچه هر وقت در این خصوص نوشته افراق محض است سپاه ایران از «اردانلی»<sup>۴</sup> «هلسپنت»<sup>۵</sup> از روی پلی که از کشتی ساخته بودند بگذشت و چون وارد خاک یونان شد «لئونیداس»<sup>۶</sup> با هفت هزار یونانی مأمور بمحافظت تنگ معروف «ترموپیل»<sup>۶</sup> شدند. در آخر لشکر ایران از آن تنگ بگذشت

1 - Atossa

2 - Xercés

3 - Chamoch-irba

4 - Hellespont

5 - Léonidas

6 - Thermopyles

وسیمه نفر اسپارتی و غیره که بطور اجبار در آن باقی ماندند تا آخرین نفر کشته شدند و این واقعه را یونانیان حمل بر وطن پرستی خود کرده‌اند. پس از گذشتن از تنگه مذکور ایرانیان بطرف آتن رفتند و چون یونانیان در زمان داریوش ساردر را آتش زده بودند ایرانیان هم برای انتقام پس از فتح آتن ارک و معبد آتنه را آتش زدند. در همان احوال کشتیهای جنگی ایران رسید ولی در راه دچار طوفان گردیده تعداد آنها تقلیل یافته بود. در یغاز «سالامین»<sup>۱</sup> جنگی رخ داد و بواسطه تنگی محل کشتیهای جنگی ایران نتوانست عملیات مؤثری نماید و بالنتیجه یونانیان توانستند حمله آنها را دفع کرده فاتح شوند و این پیش آمد را یکی از بزرگترین افتخارات خود محسوب داشتند. پس از این واقعه خشایارشا عده‌ای از لشکریان خود را تحت فرماندهی «مردونیه» در یونان گذاشته خود بطرف آسیا حرکت کرد. تا مردونیه حیات داشت استقلال یونان در معرض خطر عظیمی بود ولی در بهار ۴۷۹ در جنگ معروف «پلاته»<sup>۲</sup> سردار ایرانی کشته شد و بهر لشکری فرمانده شکست وارد آمد از آن تاریخ یونانیان توانستند استقلال خود را محفوظ دارند.

در تابستان ۴۶۵ خواجه سرای شاهنشاه با مساعدت رئیس پاسبانان سلطنتی در ابتدا خشایارشا و بعد پسر ارشدش داریوش را بقتل رسانیدند و پس از هفت ماه در نظر گرفتند با پسر کهنتر خشایارشا موسوم به اردشیر همان معامله را کنند ولی اردشیر با کمال شجاعت از خود دفاع کرده و تخت و تاج را تصاحب نموده خائنین را بسزای اعمال خود رسانید.

اردشیر در آژدست - اردشیر در آژدست با ( ارتخشتر ) که یونانیان « ارتاکزوس »<sup>۳</sup> نامند ۴۶ سال سلطنت کرد. دوره سلطنتش جز در چند سال اول با آرامی بگذشت. اما «ویشتاسب» پسر خشایارشا که در باختر دعوی سلطنت میکرد در دو جنگ مغلوب گردید (۴۶۲) و «ایناروس»<sup>۴</sup> که در مصر علم طغیان برافراشته بود و آتنیها مخفیانه با او کمک مینمودند بدست ساتراپ سوریه بغاییش «مگابتر»<sup>۴</sup> مغلوب و منکوب گردید و آن فتنه فرونشست ولی بعد همین ساتراپ

یاغی گردید و دو مرتبه لشکر شاهنشاه را شکست داد. در آخر با اردشیر صلح کرد و آن حدود آرام گشت. از وقایع دیگر دوره اردشیر معاهده کمبوجن یا (سیمون) است که بین ایران و آتن بسته شد و بموجب آن منطقه عملیات کشتی-های طرفین معین شد و آتنیها قبرس را جزء خاک شاهنشاهی دانستند. اردشیر در سنه ۴۲۴ وفات کرد.

**خشیارشای دوم** - بر اردشیر دراز دست است فقط ۵۰ روز سلطنت کرد و کشته شد و «سغدیانس» که قاتل پادشاه و اردشیر از زن دیگر او «الوگونه» بوده از این عمل خود چندان مدتی استفاده نکرد و کشته شد.

**داریوش دوم** - پس از سغدیانس یکی از برادرانش که یونانیان «اخص» نامند بنام داریوش دوم بر تخت نشست. در زمان او شهرهای یونانی آسیای صغیر مجبور به پرداخت یاج شدند. اسپارت مساعدت شاهنشاه ایران را برای جنگیدن با آتنیها خه استاز شد ولی داریوش دوم با اینکه با او متحد گردید و بتوسط ساتراپید های خود در آسیای صغیر کمکهای مادی کرد حاضر به محو آتن نشد تا همواره رقابت و خصومت بین این دو شهر موجود باشد.

**پروشات** زوجه داریوش زنی بود دسیسه کار که در تمام کنگاشها و مواضعه های دربار دست داشت و آنچه راجع به سلطنت داریوش دوم توان گفت این است که فتنه های واقعه را بجای اینکه با تدبیر و شجاعت از بین ببرند بوسیله دسیسه و پول فرومی شانندند و این اوضاع و احوالی را باید حمل بضعف دولت هخامنشی نمود. داریوش در ابتدای سنه ۴۰۴ وفات کرد.

**اردشیر دوم** - پس از «اخص» اردشیر دوم شاهنشاه ایران گردید این پادشاه را بواسطه حافظه فوق العاده ای که داشت یونانیان ملقب به «منمن» نمودند برادر او کوروش جوان پسر پروشات که حکمرانی آسیای صغیر را داشت بکمک سپاهیان یونانی بر علیه اردشیر قیام نمود در «کوناکسا» نزدیکی نابل جنگجوی گرفت و کوروش کشته شده ده هزار نفر یونانی بقیادت «کنزفون» توانستند

1 - Cimon

2 - Sogdians

3 - Okhos

4 - Mnemon

5 - Cunaxa

6 - Xenphon

یونان مراجعت کنند این واقعه که باز گشت ده هزار نفر نامند ثابت میکند که آثار ضعف در دولت هخامنشی پدیدار شده بود. همراهی اسپارتیها با کوروش - آتن را نزدیک بایران نمود و بحریهٔ آن با بحریهٔ ایران متحد شد. دیوارهای آتن با مساعدتهای مادی ایران بنا گردید و در جنگ بین اسپارت و آتن، بکمک ایرانیان شکست بر بحریهٔ اسپارت وارد آمد و در آخر اسپارتیها چاره جز این ندیدند که خود را بایران نزدیک سازند در صلح معروف به (انتالسیداس)<sup>۱</sup> که در پائیز ۳۸۷ و واقع گردید کلیهٔ مستملکات یونانی در آسیا و جزیرهٔ قبرس مجدداً به دست ایرانیان افتاد و پادشاه ایران در منازعات شهرهای یونان حکم گردید که در مواقع اختلاف بین آنها حکمیت نماید. با این احوال ضعف و سستی در داخلهٔ کشور پدیدار بود. در ایات انقلاب و شورش در مصر و آسیای صغیر و نقاط دیگر برافراشته شد بعضی از باغیان به پیشرفت مقصود خود موفق شدند ولی برخی دیگر را بدسیسه از بین بردند. یاری در دربار پادشاه قتل و انتحار حکم فرما بود و بالاخره در سنهٔ ۳۵۸ اردشیر دوم از فرط اندوه (بواسطهٔ کشته شدن یکی از فرزندانش) بدرود حیات گشت.

**اردشیر سوم** - پس از اردشیر دوم پسرش اخس بنام اردشیر سوم بر تخت نشست این پادشاه ارادهٔ قوی داشته ولی تند خو و قوی العصب بود. در ابتدای سلطنت خویش شاهرادگان خانوادهٔ خود را بقتل رسانید سپس بفرود نشانیدن شورش های داخلی پرداخت چون تهنیت<sup>۲</sup> پادشاه صودا با کمک مصریان و اجیرهای یونانی دو سایر پادشاه را شکست داده بود اردشیر شخصاً برای سرکوبی او و مصریان حرکت کرد. تهنیت چاره جز این ندید که صیدا را تسلیم کند معدلت او و همراهانش را بامر اردشیر بکشند - اهالی صیدا از شدت ناامیدی در خانه های خود رفته و شهر را آتش زدند بقسمی که چون اردشیر داخل آن شهر گردید حر خرابه نیافت پس از این واقعه اردشیر با مساعدت منتور<sup>۳</sup> یونانی هصر را فتح کرد (۳۴۵) و نور با کمک او آسیای صغیر را بگرفت

در سنهٔ ۳۳۸ خواجهٔ قصر موسوم بد باگواس<sup>۴</sup> اردشیر را مسموم کرد و

1 - Antalcidas سفیر اسپارت در زمان ایران بود

2 - Tahait

3 - Menthor

4 - Bagos

فرزند اصغر او «اورسیس»<sup>۱</sup> را بر جای وی نشاند و او را هم بقتل رسانیدند. داریوش سوم را که از اخلاف داریوش دوم بوده صاحب تاج و تخت کرد.

داریوش سوم و انقراض سلسله هخامنشی - داریوش سوم را یونانیان (کودمان)<sup>۲</sup> نامند در سنه ۳۳۶ بر تخت نشست - باگواس قصد داشت داریوش را بکلی تحت اراده خود در آورد ولی چون این پادشاه حاضر باین امر نگرید و خواهی قصد مسموم نمودن او را کرد داریوش ویرا مجبور ساخت تا همان زهری که برای اوتیبه کرده بود تناول نماید و بدین طریق دفع شر آن خواهی سرای را از خود بنمود ولی قدرت دولت هخامنشی مبدل بضعف گردیده بود و اسکندر مگدونی پسر فیلیپ عزم تسخیر ممالک ایران را نمود.

فیلیپ پدر اسکندر قصد جنگ با ایران را داشت ولی عمرش وفانگرد و در سنه ۳۳۶ در گذشت. اسکندر فکر پدر را تعقیب کرد و در بهار ۳۳۴ با چهل هزار نفر از هلسپون (داردانل) بگذشت و پس از جنگ گرانیک وارد آسیای صغیر شده مستملکات یونانی را آزاد ساخت یکی از سرداران ایرانی بکمک امیر البحر یونانی مهن<sup>۳</sup> از هالیکارناس<sup>۴</sup> دفاع سختی نمودند ولی سودی نبخشید اسکندر از (کاپادوسیه)<sup>۵</sup> وارد جنگهای (کلیکیه)<sup>۶</sup> گردید و داریوس<sup>۷</sup> با سپاه ایران تلافی کرده جنگی رخ داد که در آخر فتح نصیب اسکندر گشت. در دمشق خیمه و خانواده سلطنتی در دست پارمنیون<sup>۸</sup> افتاد. پس از این واقعه داریوش پیشنهاد صلح کرد ولی اسکندر قبول نکرده و بطرف سوریه رفت شهر تیر<sup>۹</sup> (صور) هفت ماه مقاومت کرده لشکر اسکندر را معطل ساخت و غره<sup>۱۰</sup> دو ماه از خود

1 - Oarses      2 - Codoman

۳ - این جنگ در کنار رود گرانیک Granique واقع گشت تعداد سوار نظام ایرانی بالغ بر ده هزار نفر بوده ولی عده پیاده نظام را که یونانیان احس تشکیل میدادند معلوم نیست. در این جنگ سپهرداد داماد داریوش با اسکندر مبارزه سختی کرد تا اینکه از اسب بیفتاد و کشته شد. برادر او نزدیک بود با ضرب شمشیر اسکندر را بهلاکت رساند ولی دست او را قطع کردند. یونانیان اجیر هم (پیاده نظام) سخت مقاومت کردند تا اینکه در هر از هر اسیر و بقیه کشته شدند.

4 - Mernnon      5 - Haticarnasse      6 - Cappadoce  
7 - Cilicie

۸ - علت فتح اسکندر را در ایسوس (Issos) چینی گفته اند که سواران ایرانی بین کوه و دریا واقع شده میدان آنکه عملیات خود را انجام دهند نداشتند.

9 - Parmenion      10 - Tyr      11 - Gera



دفاع نمود. پس از فتح این دو شهر اسکندر با اهالی با کمال پیرحمی رفتار کرد و بجانب مصر رفت. مصریان بخوبی از او پذیرائی نمودند و اسکندر شهر اسکندریه را بنا نمود.

در سال ۱۳۳۱ اسکندر از مصر به سوریه و از آنجا به بین‌النهرین (عراق امروز) آمد و نزدیکی اربل جنگی سخت بین لشکر ایران و سپاه اسکندر رخ داد. در این جنگ لشکر ایران مغلوب گردید پس از آن بابل، شوش و استخر<sup>۱</sup> بدست فاتح مكدونی افتاد و اسکندر از روی بغض و کینه یا از فرط مستی استخر را آتش زد. **داریوش سوم** هنوز بکلی مأیوس نشده در صدر جمیع آوری لشکر و تجدید جنگ با اسکندر بود ولی دو نفر از ساتراپها «بسوس»<sup>۲</sup> و «برسانتس»<sup>۳</sup> او را گرفته بقتل رسانیدند (۳۳۰). بسوس حیال سلطنت داشت ولی بظلمیوس (پتولمه) در مقابل او متافته و پرا از این خیال معصرف کرد<sup>۴</sup>.

پس از این وقایع اسکندر، طبرستان، عمرگمان، خراسان، سیستان و افغانستان را مطیع خود ساخت. در باختر اسکندر با (روکسانا)<sup>۵</sup> دختر یکی از امرای آن وقت کرد. از آنجا یوادی سند در وقت تکمیل<sup>۶</sup> اظهار اطاعت کرد و (پوروس)<sup>۷</sup> مردانه با اسکندر جنگیده اسیر گشت، لشکر اسکندر از (پتاله)<sup>۸</sup> بایران مراجعت کرد و از آنجا اسکندریه بابل برفت و خواست آنجا را پایتخت کند. حسرتگی راه و رنج سفر او را از پای در آورده بود تپه از بانلاقهای شهر بروی عارض شد که در اثر آن در سن ۳۲ سالگی در قصر نبوکد نصر بجهان دیگر شتافت جنازهٔ او را با اسکندریه بردند و در محلی که امروز مجهول است بخاک سپردند.

۱ - جنگ اربل (Arbel) یا کومل (Caugumelès) آخر جنگی که داریوش محصماً با اسکندر نمود تعداد لشکر ایران معلوم نیست و بعضی یک میلیون نوشته اند که نظر عراق می آید در این جنگ ایرانیان سختی و با کمال رشادت جنگیدند و شمیکه کار «پارسیوں» سردار اسکندر سخت گردید و اسکندر را بعد از ظلمت ولی چون روشی بداربوش اصابت کرد و زمین افتاد لشکر یان او تصور اینکه آن صدمت کارگر بوده بتدریج فرار اختیار کردند. ۲ - قتل ارایسکه اسکندر وارد «پرسیولیس» شود دچار مقاومت «آریسری» شده تا آخرین نفس از پایتخت محافظت کرد.

3 - Bessos                      4 - Bersantes

۵ - بسوس را بکسر سردار ایرانی از طرف اسکندر بگرفت و در همان کشته شد

6 - Roxana                      7 - Taxile                      8 - Porus                      9 - Patala

اسکندر از سرداران نامی دنیا بشمار میرود و اندیشه آن داشت که شرق و غرب را متحد ساخته و یک دولت تشکیل داده تمدن یونان را ترویج دهد ، ولی اقدامات این سردار مشهور و عملیات او ثابت میکند که نمانند کوروش بزرگ عادل و رؤوف بوده و نه چون داریوش کمبر رسم جهاننداری میدانسته شقاوت او در تیر و غزه آتش زدن استخر : بدار آویختن برهمنان در هند ، کشتن دوستان و رفقای قدیمی خود ، قربان کردن چند هزار نفر از مردم « کوسی » برای آسایش روان یکی از سرداران مقتول خود ، سوزاندن اوستا ( بر حسب روایت پارسیان ) لکه های بزدگی است در تاریخ حیات این فاتح مزگک . راست است که اسکندر نسبت بخانواده داریوش سوم رأفت نمود و از کشته شدن او متأثر گردید و جنازه او را با احترام تمام دفن کرد ، استخوانهای کوروش بزرگ را مجدداً در مقبره او نهاد ، شهرهای جدیدی مانند اسکندریه در مصر و اسکندریه دیگری در شرق (حجند) بنا کرد ولی باید دانست که آیا این اعمال جبران آنهمه آسیبی که در شرق وارد آورد و آنهمه کشتاری که کرد و نقاطی که خراب گردید می نماید یا خیر ؟ در هر حال چون اسکندر وفات کرد نه تشکیلات منظمی از خود بیادگار گذاشت و نه جانشین لایقی معین کرد

## جهاننداری هخامنشیا

### ت = مذهب = هنایم و آثار

پادشاهان هخامنشی در اداره کردن ممالک وسیع خود عادات و مذاهب ملل را محترم داشته تشکیلات خصوصی آنان را برهم نزدند و حتی در اکثر از نقاط رؤسای محل بومی بوده و بیگانه را بر آنان مسلط نمیداشتند مثلاً فنیقیها از خود دارای حکمرانی بوده و رؤسای نواحی مصر

تشکیلات